

دانلود رمان



هرزه هات (اه داره میاد)

فصل اول

هرزه هات من (اه داره میاد)

فصل اول

چنگی به سی**نه هام زد و لبم رو وحشیانه بوسید و لب زد#part1
دلم برات خیلی تنگ شده بود ه*رزه-
با بغض لب زدم
..کیان ولم کن داری اذیتم میکنی-
سعی میکردم پشش بزتم، زورم بهش نمیرسید
مردون**گیش رو نزدیک سوراخ باسنم کرد و با صدایی شهوتی گفت
..امشب س*وراخاتو قراره یکی کنم-
جیغی کشیدم و نالیدم
...کیان ولم کن به خودت بیا.. عوضی به خودت بیا ولم کن-
داد زدم
..ولم کن حروم*زاده.. ولم کن حیوون-
با عصبانیت و چشمایی سرخ نگاهم کرد و گفت
.جن*ده من امشب تو رو آدم میکنم-
..و بعد زدن این حرف پاهام رو کامل بالا داد و مردو**نگیش رو تا ته
داخل باسنم کرد..نفسم رفت
از درد جیغ بلندی کشیدم
..تند تند داخ*لم عقب جلو میکرد
..جیغ میک*شیدم و التماسش میکردم درش بیاره
⑩ ⑩ ⑩ ⑩ ⑩ ⑩
ه- ⑩- رزه ه- ♀- ات
part2#

..از شنیدن جیغا و التماسام بیشتر لذت میبرد

..سیلی های پی در پی ای به س**ینه هام زد و با عصبانیت خودش رو
توم عقب جلو میکرد

..با خشونت لبهامو میبوسید و دستشو رو بدنم میکشید
مردو**نگیش رو تا ته داخلم عقب جلو میکرد
..دیگه نای برای مخالفت کردن باهاشو نداشتم
تند تند تلم**به میزد و فحشم میداد
کمی که گذشت بی حرکت ایستاد و زیر گوشم گفت
..ه*رزه کوچولو امشبو هیچوقت قرار نیست یادت بره_
نیشخندی زد که همون لحظه در اتاق باز شد
با دیدن سهیل و میثم دوستای کیان وحشتزده نالیدم
..نه.. نه.. کیان_

..سهیل و میثم بی توجه به من لباس هاشون رو در آوردن
..لبخند شیطانی رو لباشون بودکیان با خنده گفت
..بیاین که قراره خیلی خوش بگذره_
..کیان دوباره شروع کرد به تلم**به زدن
..از درد داشتم میمردم

..چند ثانیه بعد میثم و سهیل درحالی که لخ*ت بودن نزدیکمون شدند

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

ه Ⓜ رزه ه*ت

part3#

میثم کنار سرم نشست و سیلی محکمی بهم زد و گفت
..جن**ده ساک بزن.. وای به حالت دندون بزنی_
..سهیل گوشی به دست ازم داشت فیلم میگرفت
کیان داد زد
..بیا از سوراخ جر خوردم بگیر.. قشنگ فیلم بگیر_
جیغ میکشیدم و فحششون میدادم ولم کنن

میثم مردون**گیش رو نزدیک لبام کرد که کیان گفت
حرومزاده آروم بگیر! تو که دوست نداری فیلم چ*ر خوردنت رو به بابای
عزیزت بفرستم؟_

با گریه نالیدم

..کیان بسه.. التماس می‌کنم.. گوه خوردم_

..غلط کردم.. کیان بسه.. کیان نکن این کارو

..کیان دیگه خیانت نمی‌کنم کیان

..گرمای خون رو پشتم حس می‌کردم کیان خودشو تا ته وار**دم کرد و

خم شد روم و گفت

دختر خوبی باش وگرنه فیلم و عکس جر خ*وردنت رو برای حاج آقا

می‌فرستم ببینه دخترش چجوری زیر بقیه_

..جن**دگی میکنه

..میثم مردون**گیش رو تو دهنم کرد و با شدت تو دهنم تلم*به میزد

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

ه- Ⓜ- رزه ه- ♣- ات

part4#

..نفس کم آورده بودم و اوق می‌زدم

..سهیل گوشی رو کنار گذاشت و جلو اومد جوونی گفت و دستی به

سین**ه های گرد و سفیدم کشید

..خم شد و شروع به مکیدن سینه هام کرد

..دستشو روی چوچ**ولم کشید و شروع به مالیدنش کرد

..کمی که گذشت کیان با آه غلیظی ارض**ا شد و خودشو توم خالی کرد

..مردون**گیش رو ازم بیرون کشید و رفت رو مبل کنار تخت نشست

میثم مردون**گیش رو از دهنم بیرون کشید

..تند تند شروع کردم به نفس کشیدن

..از ترسم کاری نمی‌کردم

میترسیدم فیلمو برای بابام بفرستن
اون موقع بابام من رو میکشت
سهیل رو تخت دراز کشید و گفت
..بیا روم قراره سوار کاری کنی_مردون**گیش رو تو دستش گرفت و
گفت

..زودباش ج**نده تن لشتو تگون بده_
با ترس بین پاهاش نشستم
..مردون**گیش رو به به * دیلام متش ۲و از پهلوهام محکم گرفت و تا ته
وارد*م کرد

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

ه-Ⓜ رزه ه-Ⓜ ات

part5#

از درد جیغی کشیدم و نالیدم
..ج*ر خوردم.. یواش.. آخ.. آی_
از پهلوهام محکم گرفته بود و نمیزاشت بلند بشم
..تند تند تو بهش**تم ضربه میزد
..از شدت درد افتاده بودم رو سینش
انقدر محکم ض*ربه میزد که تخت تگون میخورد
..با حس مردون**گی رو سوراخ باسن*م بی حال به عقب نگاه کردم
..وای نه

..میثم مردون**گیش رو داشت میمالید به سوراخ باسن*م
..آروم آروم مردو*نگی کلفت**ش رو واردم کرد
..داشتم ج*ر میخوردم

..جیغ میکشیدم و التماس میکردم اما توجهی نمیکردن
..هر دوتاشون تو سوراخام تلم**به میزدن.. آخ جر خوردم.. آخ_
..باس*م میسوخت و درد میکرد

..کیان که رو مبل نشسته بود با دیدن ما انگار دوباره حش*ری شده بود
جلو اومد و چنگی به موهام زد و مردونگی**ش رو تو دهنم فرو کرد و
گفت

..اووف جن*ده س*اک بزن برام..

📞 📞 📞 📞 📞 📞

ه- 📞 -رزه ه- 📞 -ات

part6#

..هر سه تاشون داشتن میگاییدنم
..همینطوری تند تند جاهاشون رو با هم عوض میکردند
..چند بار ارضا شدن اما ولم نمیکردن
..وسطاش دیگه طاقت نیوردم و از هوش رفتم
..وقتی به هوش اومدم سهیل داشت تو باسنم تلمبه میزد
تند تند خودشو بهم میکوبید و آه میکشید
..خبری از کیان و میثم نبود
لبه‌های بهشتم میسوخت
..سهیل آه عمیقی کشید و تا قطره آخر آبشو تو باسنم خالی کرد
..بدون در آوردن مردونگیش از سوراخم خودش رو انداخت روم
..دیگه نایی برای جیغ کشیدن و التماس کردن نداشتم.. کمی که گذشت
مردونگیش رو از سوراخم بیرون کشید
از اتاق رفت بیرون
..با درد تو خودم جمع شدم
..بدنم خیس از مایع لزج سفید رنگی بود
..سوراخام درد میکردن و میسوختن
..با باز شدن در ترسیده به کیان نگاه کردم
بدون هیچ لباسی نزدیکم شد

📞 📞 📞 📞 📞 📞

هـ ۱۹ - رزه هـ ۱۹ - سات

part7#

بطری شرابی که دستش بود رو نزدیک لبش کرد و کمی ازش نوشید
خم شد رو تخت و چنگی به موهام زد و زیرلب گفت
پس بهوش اومدی جنده..
..با ترس نگاهش کردم
این آدمی که جلوم بود کیان نبود
..کیان یه پسر آروم و مهربون بود که همیشه سعی میکرد خوشحالم کنه
حتی یکبارم سعی نکرده بود بهم آسیب بزنه
..اما الان
نگاهی به بهشتم انداخت و موهام رو ول کرد و دستش رو لای پام برد و
گفت

..حسابی گشاد شدی جنده.. با ترس لب زدم
..کیان خواهش میکنم..
سرش رو کج کرد و صورتش رو جلو آورد و به مسخره گفت
چی؟ خواهش میکنم چی؟ التماس داری میکنی بکنمت؟ ک.ی.ر من
سوراخاتو پر نمیکرد که رفتی با اون مادرجنده..
ریختی رو هم؟
همزمان با این حرفش سه تا انگشتاشو واردم کرد و داد زد
!بنال دیگه..
با درد نالیدم
..نکن کیان.. غلط کردم.. آخ..
۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

هـ ۱۹ - رزه هـ ۱۹ - سات

part8#

پوزخندی زد و زیرلب گفت

!تو لیاقتت همینه تخم سگ۔
انگشتاشو ازم بیرون کشید و روی لبام گذاشت و گفت
لیسش بزن۔
..واکنشی نشون ندادم که بطری شراب رو کج کرد روی بدنم و
محتویاتش رو بدنم ریخته شد
..ترسیده بهش نگاه کردم
سر بطری رو روی بهشتم کشید که جیغی زدم و اسمش رو صدا زدم
کیان.. کیان۔
..حتی نمیخواستم تصور کنم که قصد داره اون بطریرو بکنه تو
بهشتم.. مطمئن بودم جر میخورم
پاهام رو محکم بهم چسبوندم و انگشتاش رو شروع کردم به لیس زدن
پوزخندی زد و گفت
آفرین توله سگ۔
انگار اونم پشیمون شده بود و نمیخواست با بطری جرم بده
بطری رو کنار گذاشت و به چشمام خیره شد
میتونستم بگم احمق ترین آدم رو کره زمینم
..با وجود مردی مثل کیان پاشدم با یکی دیگه هم وارد رابطه شدم
⑩ ⑩ ⑩ ⑩ ⑩ ⑩
هـ ⑩ رزه هـ ۞ ات

part9#

کیان از همه لحاظ خوب بود
اخلاقش، رفتارش، هیکلش، قیافش
فوق العاده خوب بود و همیشه برام خرج میکرد
هربار که منرو میدید حتما بهم یه هدیه ای میداد
میگن خوشی میزنه زیر دل طرف به من میگن
چند روز قبل تو یه مهمونی با پارسا آشنا شدم

پارسا پسر یکی از دوستان مادرم بود، بهم شماره دادیم و صحبت میکردیم

..قرار گذاشتم باهاش برم بیرون و شانس بدمم کیان مارو دیده بود
..همیشه نوازشم میکرد و بهم میگفت گردنتو خورد میکنم با کس دیگه
وارد رابطهشیتو فقط مال منی
سالها پیش مادرش به پدرش خیانت کرده بود و اونارو ترک کرده بود
همیشه بهم میگفت کسی که خیانت کنه رو باید تیکه تیکه کرد
..سه انگشت شد چهار انگشت

..داشتم اوق میزدم

دیگه نمیتونستم

..نفسم بالا نمیامد

چنگی به بازوش زدم

📞 📞 📞 📞 📞 📞

part10#

با خشونت دستمو پست زد

.سیلی محکمی به باسنم زد و انگشت هاشو تکون داد و چرخوند
به زور نالیدم:کیان دارم از درد میمیرم بسه خواهش میکنم دیگه بهت
خیانت نمیکنم

.پوزخندی زد و رو تخت هلم داد بین پام نشست و شورتمو پایین داد
.این بار انگشت هاشو تو ک*صم فرو کرد آخ بلندی گفتم
!چیه ج*نده هنوز گشاد نشدی؟اشکال نداره خودم گشادت میکنم
بدجور-

.اشک تو چشم هام حلقه زد مردونگیشو ت دستاش گرفت و تکون داد
نزدیک بهش*تم آورد و تا سانت اخر داخلم کرد
.پهلو هامو گرفت و شروع به تلمبه زدن کرد
.دیگه جونی نداشتم چشم هام روهم اومد و چیزی نفهمیدم

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

#part11. آب سردی ک رو صورتم ریخته شد وحشت زده چشم باز کردم

صداها برام گنگ بود

هی مهسا حالت خوبه؟_

...صدای کیان بود باترس خودمو به خواب زدم انقدر باهام رابطه برقرار کردن که

از درد زیاد بیهوش شدم

ازشون متنفرم، با چشمای مظلوم نگاهش کردم

نیشخندی زد و خم شد لیسی به لبام زد

گفتمتو سگ جونی چیزیت نمیشه که هرزه خانم_

:بغض به گلوم چنگ انداخت اسپنکی به باسنم زد و غرید

پاشو ببینم خونه خاله نیست که لم دادی باید سرویس بدی_

نه من دیگه توانشو نداشتم اصلا

تروخدا کیان گوه خوردم بزار برم_

:پوزخندشو تکرار کرد و بی توجه به حرفم گفت

پسرا بیاین داخل بلبل زبون شده باید زبونشو کوتاه کنیم_

.قهقه ای زد در باز شد و پنج تا پسر داخل افتادن

ای

.نه من نمیتونم با این همه ادم بخوابم خدا

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

#part12

.نمیشناختمشون و احتمالا دوست های جدیدشون بودن

.پسری ک اسمشو نمیدونستم تو دستش شربت البالو بود ب زور

نزدیک دهنم آورد به به خوردم داد

.چند دقیقه بعد سرم گیج رفت دستمو ب سرم گرفتم همه جارو تار

میدیدم

!فکر کنم قرصه داره اثر میکنه پسرا۔
 از چی داشتن حرف میزدن؟.نمیدونم اثر قرص بود یا چی اما انقدر یهو
 شهوت ب وجودم رخنه کرد که کل بدنم داغ شد
 بی ملاحظه دست کیانو کشیدم افتاد روم لباسو با ولع میخوردم
 :قهقهه پسرا بالا رفتن و همزمان گفتن
 .جون جن*ده کوچولومون بالاخره با قرص راممون شد۔
 .لباسمو ت تنم جرواجر کردن یکی از پسرا ک فهمیدم اسمش سیاوشه
 ب جون سی*نه هام افتاد

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

part13#

.جیغم ب هوا رفت با ناله سرشو بیشتر ب سی*نه هام فشار دادم از
 اون طرفم لبای کیانو میخوردم
 .حسابی داشتم حال می کردیم از روم بلند شدن
 .خمار نگاهشون کردم وشات۶ن نیشخندی زدن و در عرض ی ثانیه لخت
 شدن
 .همشون کی*ر به دست در حالی ک ج*ق میزدن سمتم اومدن
 جووون منو بگ*ایین دوست دارم اففف۔
 جری تر شدن حامد سمتم اومد کی*ر پر رگشو ت دهنم فرو کرد حرفه ای
 براش س*اک زدم
 .پشت سوراخ کونم یکیشون کی*رشو گذاشت و ی ضرب واردم کرد
 جیغم ت دهنم خفه شد
 .کیان داخل ک*صم ضربه میزد از همه طرف داشتم جر میخوردم

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

part14#

.سوراخ هام از کی*ر هاشون پر شده بود
دست خودم نبود ک انقدر بی تابشون بودم
.امیر دهنمو باز کرد و کی*رشو گذاشت و شروع به عقب جلو کرد
.مثل مار به خودم میپیچیدماه چقدر خشن و خوب میکنید منو افف
بیشتر تند تر لعنتی ها_
:کیان نیشخندی زد ب دوستاش گفت
!بچه ها خانم خشن دوست داره_
.قهقه ای زدن و همشون بالا سرم وایسادن
جهاشون رو عوض کردن
.سیاوش وحشیانه تو ک*ونم تلمبه میزد امیر داشت کص*مو میخورد
کیان داشت ازم فیلم میگرفت
اون یکی ک اسمشو نمیدونستم انگشتو تو سوراخ*م عقب جلو میکرد
.چشم هام بسته شد از لذت نفس های کشدار میکشیدم
.چند تا تل*مبه سریع زد و آب*شو تو کون**م ریخت

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

part15#

.با دستمال سر کی*رشو پاک کرد بدنم لرج شده بود
شکم قار و قور میکرد امیر هنوز داشت تو ک*صم تلمبه میزد
!!!لعنتی چرا ارض*ا نمیشد
.شدت تلمبه هاشو بالا برد و بالاخره داخلم آب**شو خالی کرد
چرا ریختی داخلش الاغ نمیگی حامله شه؟_
:دست خودم نبود کشیده گفتم
جون بچه از شماهارو دوست دارم جووون_
کیان قهقهه میزد و از همه جای تنم ک لخت بود فیلم میگرفت
!ی جن**ده پولی داریم شبی رایگان سروی*س میده هرکی خواست

دایرکت_

..خندیدم و پرتش کردم رو تخت رو کی*ر شق شدش نشستم و ناله
کردم آهههههه چقدر داغه_

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

part16#

خودمو تکون میدادم و رو ک*یرش سواری میکردم
حالا این بار کیان بود ک با عربده بلندی ارضا شد و خودش رو داخ*لم
خالی کرد
دیگه جونی تو بدنم نمونده بود و کم کم پلک هام از خواب داشت بسته
میشد ک سیلی محکمی ب سی*نه هام
خورد.

جیغ بلندی کشیدم که بلند خندیدن
تخت از کثیفی آبشون بوی بد میداد
اما انقدر خوابم میومد ک همونجوری لخت ولو شدم و خوابم برد
کیان#

از خواب بیدار شدم ب بدن لخت و کبودش نگاه کردم
من بی نهایت عاشق مهسا بودم اما اون بهم خیانت کرد
منو تبدیل به ی حیوون کرد و مجبور شدم لاشی بشم
شورتشو از رو زمین برداشتم و پاش کردم
ترسیده تکونی خورد و گفت
کیان تروخدا دیگ خیانت نمیکنم_

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

part17#

ام

...باز داشت کابوس می دید دوست نداشتم اذیتش کنم ا
هروقت یاد خیانتش میوفتادم ب جنون می رسیدم
!من چی کم داشتم که رفت سراغ ی نفر دیگ؟!حقش بود ازش انتقام
بگیرم آره

تقه ای ب در خورد ماندانا با سینی صبحانه دخل شد
زیر چشمی ب مهسا نگاه کرد و بیرون رفت ی لقمه گرفتم
نزدیک دهنش بردم و گفتم
..بیدار شو_

ترسیده چشم باز کرد و التماس کرد
باز میخوای باهام رابطه داشته باشی؟_
.سرمو بالا انداختم و لقمه رو تو دهنش فرو کردم
دیشب خوش گذشت؟_
لقمه پرید ت گلوش بزور قورت داد و گفت
مگه چ اتفاقی افتاده بود؟_
:پوزخندی زدم و گفتم
!لنگات و برای دوستانم باز کرده بودی داشتن حسابی میگ*ایدنت_

📞 📞 📞 📞 📞

part18#

اب دهنشو قورت داد و با چشمای اشکی گفت
دروغ میگی_

.نیشخندی زدم و لیوان شیرمو سر کشیدم
.فیلم هات هست_

.نیم خیز شد ملافه از دورش افتاد ب سی*نه هاش نگاه کردم
تو سینم مشت میزد و فحش میداد
خیلی اشغالی چطور تونسی؟_

عوضی چرا یادم نمیاد دیشب چیشده بود ها چه غلطی باهم کردین
اه

ازتون شکایت میکنم پس فطرت‌مشت هاشو گرفتم و با قیافه بزرخی
نگاهش کردم

.سیلی محکمی ت گوشش زدم ک گوشه لبش پاره شد و خون زد بیرون
.اینو زدم دیگ واسه من عر عر نکنی دختره ی پاپتی-
.درضمن اگ خیلی مشتاقی فیلم هاتو واسه حاج اقا بفرستم بگو تعارف
نکن

:هق هق کرد و گفت

.ازت متنفرم-

حس کردم ی چیزی ت قلبم تکون خورد

ازم متنفر بود واقعا؟

.نچی کردم و بلند شدم از کمد دیلدو و گوی و شلاق با قلاده در اوردم
.تو ادم نمیشی باید ب روش خودم ادمت کنم-

📞 📞 📞 📞 📞

part19#

.چشم هاش رنگ ترس ب خودش گرفت وحشت زده جیغ میکشید

.نه تروخدا غلط کردم کیان گو خوردم ولم کنننننن نههههههههه-

.دیونه وار جیغ میکشید بدنش می لرزید ترسیده سمتش رفتم و چک

ارومی بهش زدم

از دهنش کف اومد نکنه تشنج کرده بود؟

.گوشیمو در اوردم زنگ زدم دکتر خصوصیمون

.ده دقیقه ای اومدن معاینه اش کردن

دچار شوک شده اگه بازم این اتفاق بیوفته سخته میکنن-

!!نمیتونستم باور کنم

خودمو نباختم و سرد گفتم
کی بهوش میاد؟.. معلوم نیست..
فریاد زدم

یعنی چی معلوم نیست پس ت رو اوردم اینجا چیکار کنی ها؟ باید
همین الان چشم هاشو باز کنه..
...

دو روز بعد
از خودم متنفر شده بودم مهسا بخاطر من دو روزه بیهوش
کنارش رو تخت دراز کشیدم و گفتم
بیدار شو دیگ اذیتت نمیکنم..
صدایی ازش نیومد داشت چشم هام گرم میشد
...کیا...ن..

صدای ضعیف مهسا بود نگاهش کردم
خوبی جایت درد میکنه؟..
نه ای گفت بغلش کردم و خوابیدیم

📞 📞 📞 📞 📞

part20#

#مهسا

میترسیدم باز کیان بخواد بلایی سرم بیاره واسه همین نقشه کشیدم
باهاش خوب بشم
اس

تا راهی پیدا کنم بتونم از اینجا فرار کنم و برم پیش پار
هنوز خواب بود لباس خواب حریر قرمزی پوشیدم و ارایش غلیظی کردم
پوزخندی ب چهره خودم زدم
سوتین توریمو زدم و ادکلن سک*سیمو زدم

اروم شلوارشو از پاش در اوردم همزمان شورتشو پایین کشیدم
کی*رش مثل فنر بیرون برید دهنمو باز کردم
کل حجمش رو بلعیدم و شروع ب س*اک زدن کردم.خ**ایه هاشو می
مالیدم تکونی خورد بیدار شد با چشم های خمار نگام کرد
با دیدن من ت این وضعیت چشم هاش گشاد شد
پاهاشو باز کرد کرد و سرمو بیشتر فشار داد
چند بار اوق زدم بالاخره مردون**گیش سفت شد. و آب*ش پاشید ت
دهنم

تا قطره اخرش خوردم
بالا کشیدم و لباسمو ت تنم جر داد سی*نه هام بیرون پرید
واسه کی انقد خوشگل کردی ها؟میخوای منو دیونه کنی؟_
با لحنی ک عشوه توش موج میزد گفتم
واسه تو عشقم.کیانم_
چشم هاش گشاد تر از این نمیشد
لبامو ت دهنش کشید و مشغول لب گرفتن شدیم

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

part21#

لب هاشو حرفه ای لیس میزدم حسابی تحریکش کرده بودم حس
مردون*گی سفت شدش زیر باس*نم لبخند
رضایت بخشی رو لبم نشوند
از لبام دست کشید خمار ب سی*نه هام نگاه کرد زبون داغشو وسطش
کشید از لذت پیچ و تاب میخوردم
آه کیان بیشتررر_
سرخوش چشمی گفت مثل بچه ها سین*مو تو دهنش کشید و مکید
دستام تو موهاش چنگ شد بیشتر به خودم فشارش دادم

سرشو رو سی*نهام گذاشت
 خیلی نرم این تپلی ها-
 خنده ای کردم و دکمه های پیرهنشو باز کردم.دستی ب سیکس پک
 هاش کشیدم و لاله گوششو مکیدم
 !میخوامت کیان خان-
 لباس جفتمون رو پایین تخت پرت کرد
 اومد روم چونمو گاز گرفت و مردون*گیشو داخل دهنم کرد
 با لذت اشکاری بلعیدم و براش لیس میزدم
 :حسابی که خیس شد جلوی سوراخ**م نگه داشت و گفت
 آماده ای؟-
 اوممم ارهه بدجور-
 نیشخند صدا داری زد محکم پهلوهام رو گرفت و تا اخرش داخ*لم کرد

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

part22#

جیغم بلند شد داشتم از درد میمردم بی توجه به حالم فقط بی وقفه
 تل**مبه میزد
 :موهاشو کشیدم و نالیدم
 کیان بسه درد دارم-
 .نچ بلندی گفت و بیشتر داخ**لم خودشو کوبید
 .خودت خارش داشتی منم دارم میخارونمت-
 .آه های پی در پی میکشید چن دقیقه که گذاشت درد جاشو به لذت داد
 .سرشو بالا اوردم لباسو تو دهنم کشیدم
 .سی*نه هامو فشار می داد
 . کم کم بدنم لرزید و ارض**ا شدم
 .چند تا تلم**بله محکم دیگه زد و آب*شو رو سی**ه هام ریخت

:با نفس نفس کنارم دراز کشید و گفت.مرسی مهسا خیلی حال دادی دختر_

.پوزخندی تو دلم زد اون کثافت فقط منو واسه زیر شکمش می خواست
:لبخند اشکاری زدم و دلبرانه گفتم
.توام عشقم_

:به پشت خوابوندم و گفت
حالا میخوام این کون خوشگلتنو افتتاح کنم حاضری؟_
.ترسیده بهش نگاه کردم کرمو برداشت پشتمو چرب کرد

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

#part23

قشنگ که سوراخم چرب شد چند تا انگشت هاشو داخلم فرو کرد از درد
جیغ بلندی زدم باعث شد خوشش بیاد و
قهقه بزنه

.تعداد انگشت هاشو بیشتر کرد به معنای واقعی داشتم ج*ر میخوردم
:اشک هام رو صورتم ریخته بود نالیدم
کیان درش بیار لطفاً_

چرا درش بیارم مگه بهم خیانت نکردی که با ک*یرای دیگه حال بیای
خوب منم میخوام بهت حال بدم بده؟_
با نفرت نگاهش کردم انگشت هاشو در اورد به جاش ک*یرشو جایگزین
کرد

دست و پا میزد اما بی توجه بهم بیشتر داخلم میکرد
.نمیدونم چقد اشک ریختم و چقدر داخلم تل*مبه زد فقط احساس
میکردم رگ کون*م واقعا جر خورده
.بالاخره ازم بیرون کشید با درد رو تخت دراز کشیدم و لبمو ب دندون
گرفتم

:سیلی محکمی ب باسن لختم زد و شهوتی گف
!اینم تقاص دلبری هات هرزه خانم هات-
.چشم هامو بستم وزنشو روم احساس کردم
وحشت زده هلش دادم تکون خورد دهنشو باز کرد سی*نمو تو دهنش
فرو کرد
...بی اختیار آه بلندی کشیدم و***

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

part24#

جری تر شد و نوکشو کشید جیغ بلندی کشیدم مثل خمیر با دست
هاش اون یکی سی*نمو ورز داد و همزمان
جفتشو ت دهنش کرد
.حس های زنانه ام بیدار شد بی توجه ب درد پشتم آه میکشیدم
سی*نه هام رو حسابی کبود کرد و پایین تر رفت
به کص**م که رسید مکثی کرد. و خیره اش شد
خجالت زده چشامو بستم با کاری ک کرد متعجب نگاهش کردم
زبونشو حرفه ای داخلم چرخونده بود حالا داشت لیس میزد
.کارام دست خودم نبود عقل از سرم پرید پاهام رو بیشتر باز کردم و
موهاشو تو چنگم فشار دادم
.سرشو بالا آورد دور لبش آبم پاچیده بود
واسه اون حرومزاده هم اینجوری خی*س میکردی ها؟ -

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

part25#

:ترسیده با لکنت گفتم
...نه...به...خدا_
پوزخندی زد با چشمای آتیشش نگاهم کرد نگاهشو از بین پام گرفت

خب حالا حسابی آماده جر خوردن شده_
لذت دوباره بهم غلبه کرد پاهامو بالا دادم منتظر شدم کارشو تموم کنه
بین پام نشست و مردو*نگیشو تو دست گرفت و بین پام مالید
چند باری اینکارو کرد طاقت نیاوردم سر مردونگ**یش رو گرفتم و تو
سوراخم فرو کردم
آه هر دومون بلند شد تو ک*ص لزجم تلمبه میزد
. بی نهایت لذت میبردم
!اففففف کیان عاشق این کی**رتم اصلا فقط منو بگ**اه_ جووون بلندی
گفت و ی پام رو بالا داد
شدت تلمبه هاش بیشتر شد سرشو بالا گرفتم و لباشو خوردم
تو دهنم میکشیدم و اون با زبونم بازی میکرد
با پاشیدن آ*بم رو کی**رش مات موندم

Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ Ⓜ

part26#

چقدر زود ارضا شده بودم حس آزادی داشتم انگار از ی بلندی افتاده
بودم پایین
بانفس نفس چشمامو بستم و داشت خوابم میبرد که داغی مایع ای تو
ک*صم حس کردم
کیان ارضا شده بود و با عربده ای مردونه خودشو داخلم خالی کرده بود
می ترسیدم ازش بچه دار بشم اونوقت بود ک همه نقشه هام خراب
میشد و نمیتونستم از دستش خلاص بشم
کاش قبلش قرص خوردم بودم لعنت به من
عالی بودی دختر دوس دارم تا خود صبح زیرم باشی اما حیف که کمرم
دیگه نا نداره_
خداروشکر کردم چشامو بستم و چند ثانیه نکشید که خوابم برد

اما با حس زبون گرمی ک رو لب هام کشیده میشد چشم باز کردم
بادم خوابید باز کیان بود عجب غلطی کردم چراغ سبز بهش نشون
دادم

اماده ای واسه راند بعدی؟_

خواستم مخالفت کنم اما با یاد نقشه ام لبخند الکی زدم و دستامو دور
گردنش حلقه کردم

واسه تو همیشه اماده ام عشقم_

از تعقیر یهویییم خیلی تعجب کرده بود اون خیلی زرنگ بود باید حواسم
باشه سوتی ندَم

📞 📞 📞 📞 📞

part27#

تو چشم خیره شد بعد از چن دقیقه لبخند چندی زد و کاملاً روم خیمه
زد. با وحشی گری لباس هامو ت تنم جر داد لخت جلوش خوابیده بودم
اونم داشت با نگا خمارش تنمو رصد می کرد
مهسا_

جانم؟_

لبمو لیسید و خمار نگام کرد

تحریکم کن_

!همینو کم داشتم مرتیکه ی هوس باز الاغ

کم کم داشت از دس کارهای احمقانش گریم میگرف

اصلاً چرا با این رل زده بودم من نمیدونم

لبخند لوندی زدم و با ناخونای بلندم کمرشو لمس کردم

لاله گوششو لیسیدم لرزید و وا داد

نوک سینه های مردونشو کشیدم و رو شکمش نشستم

آه مهسا ت بی نظیری دخترررر_

...انداختم رو تخت و لبامو ب دهن گرف خشن ازم کام میگرف و

میخوام بشی زیر خواب همیشگیم با تو حال میکنم، میشی؟
چشام از حرفش گشاد شد این عوضی چ پیشنهادی داده بود؟
کفری لبامو بهم فشردم قهقه ای زد با لحن سردی گف
!البته نظرت مهم نی برام من کار خودمو میکنم سک*سی.
پوزخندی زدم فکر میکردم ادم شده اما حیوون تر شده بود
چرا ازم انتقام میگیری؟
نمیدونی؟

ن..پوزخندش پر رنگ شد و سینمو مالید چک محکمی بهش زد ک سرخ
شد
آههه..

...واسه اینکه توی ه*رزه با وجود منی ک مثل سگ عاشقت بودم رفتی با
اون حرومی..

دستم بالا اومد کشیده محکمی ت صورتش زدم.
خودم از کاری ک کردم هینی بلندی کشیدم وای خدایا بدبخت شدم
چشم های سرخ از عصبانیتشو بهم دوخت و فکشو روهم فشار داد تن
صداش رو بالا برد فریاد زد
!تو چ گهی خوردی جن*ده هاااان؟ به فاک میدمت..
اشکام رو صورتم ریخت ترسیده بودم از روم بلند شد با دیدن شلاق ت
دستش رنگم پرید
...تروخدا گه خوردم کیان..
!دیگ دیره حرومی..

نمیدونستم میتونه اینقدر حیوان باشه
بدنم تاب و تحمل این یکی نداشت
سریع بلند شدم و سمتش رفتم جلوی پاهاش زانو زدم
کیان غلط کردم گوه خوردم-
اصلا تو هم بزن تو گوشم
اما شلاق نه

نگاه کثیفش دوباره روی بدنم انداخت
چرا جنده مثل تو را نباید زد-
هان؟

با صورت خشن و ترسناک نگاهم میکرد
من برای فرار نیاز داشتم سالم باشم چشم هام خمار کردم و دستم روی
سینه های دیشک ۸۵م

ولبم گاز گرفتم
انگشتم از روی پاهاش تا ک*یرش بالا کشیدم
و خمار و با ناز گفتم
مگه نمیخوای من هرزه همیشگی باشم-
کلاhek ک*یرش بوسیدم و نگاهش کردم
هنوز هم میخوای من بزنی-

شلاق پرت کرد کنار
و سرم فشار داد به کیرش
با لبخند از رضایت دهنم باز کردم
یک ساک پر تف براش زدم
با دستم با ت*خم هاش بازی میکردم
که یکدفعه بازوم کشید و پرتم کرد روی تخت
نگاهش به بدنم دوخت
که پاهام باز کردم و انگشتم روی ک*صم کشیدم

که سمتم آمد و دستم پس زد
سرش سمت ک*صم برد وبا زبانش ماهرانه همه جای چوچولم لیس زد
با دستش لبه های ک*صم باز کرد
و زبانش لوله کرد داخل فرستاد
حس شهوت تمام وجودم گرفت
و با صدای بلند ناله کردم
اه کیان بخورش ماله تو-

🔞 🔞 🔞 🔞

part30#

از روم بلند شد و به تخت تکیه داد
و اشاره ای به ک*یرش کرد
شهوت عqlم از کار انداخته بودبا ناز و عشوه سمتش رفتم
و لبم به لب هاش نزدیک کردم طوری
که لب هامون هم لمس میکرد
کیان-
از حرکت لب هام روی لب هاش خوشش آمده بود که دستش دست
سینه هام برد و محکم فشارشون
داد
این دلبری ها را کی بهت یاد داده-
اون عوضی ؟
فشار دستش روی سینه هام زیاد کرد
که ارام ک*یرش توی دستم گرفتم و روش نشستم
با شهوت نگاهم کرد و سینه هام رها کرد
با هر بار وارد و خارج شدن ک*یر کیان
حس میکردم خنجر تیزی وارد رحمم میکنند
هیچ لذتی نمیبردم

فقط مثل یک عروسک اه و ناله میکردم
که بعد چند تا ضربه تا قطره آخر ابشو داخلم ریخت
بی حال سرم روی سینه اش گذاشتم
که انگشتش سمت سوراخ باسنم برد
با درد اسمش صدا زدم که انگار کمی دلش سوخت
و دستش دور کمرم حلقه کرد

part31#

دستش آرام نوازش وار روی کمرم میکشید
کاش هیچ وقت اون حماقت نمیکردم
و به کیان خیانت نمیکردم
اشک چشم هام پر کرد بودکه کیان دستش روی موهام کشید
از خستگی و درد و این نوازش ها داشت خوابم میبرد
که محکم موهای بلند و لختم کشید
با پوزخند نگاهم کرد
و دستش سمت نوک سینه هام برد و محکم فشار داد
امدی خانه خاله جنده خانم-
بلند شو این جا را تمیز میکنی بعدش برای شب آماده میشی
با استرس آب دهنم قورت داد و آرام گفتم
مگه شب چخبره؟-
فشار انگشت هاش روی نیپل هام بیشتر کرد
و کنار گوشم لب زد
قرار به اربابت سرویس بدی-
یادت نرفته که هرزه ها هیچ ارزشی ندارند
هنوز حرف هاش هضم نکرده بودم که محکم گردنم گاز گرفت
اشک هام بی اختیار روی صورتم میرختن
از روی پاهاش هلم داد کنار و بلند شد

اشک تمساح نریز میرم بیرون-
وقتی برگشتم همه جا تمیز باشه
فکر فرار هم توی ذهنت نیاد
چون چند تا محافظ دارم ک خیلی دوست دارند
هرزه های مثل تو را بکنن
part32#

با ترس نگاهش کردم که پوزخند زد و از اتاق خارج شد
ارام از روی تخت بلند شدم و لباس هام از روی زمین برداشتم
سمت حمام داخل اتاق رفتم و شیر آب گرم باز کردم وقتی زیرش قرار
گرفتم پوستم داشت میسوخت
اما حس میکردم حقمه
حس میکردم کثیفم
آب که به ک*صم میخورد سوزش خیلی بدی داشتم حس میکردم همه
جای ک*صم زخم شده
شامپو برداشتم و کمی از اون روی دستم ریختم و موهام شستم
چشم هام بستم و سعی کنم یادم بره چقدر بدبختم که الان پیش
کیانم و اون هم هر لحظه به فکر تجاوز به منه
اما صدای باز شدن در حمام من از این رویا بیرون کشید و پرتم کرد
داخل این جهنم
وارد حمام شد و سرتا پام با اون با نگاه هیزش نگاه کرد
مگه قرار نبود بری؟-
گوشیم جا مونده بود-
اهان بر داشتی دیگه خداحافظ-
part33#

سمتم آمد و دستش روی سینه هام کشید
نوک سینه ام فشار داد و کنار گوشم لب زد

به من دستور میدی ؟-
میخواهی من از حمام خانه خودم برم بیرون جنده؟
تو این جا اضافی
بهتر یادت بیارم تو این خانه نقش و جایگاه توجیه
با چشم های اشکی و چانه لرزان نگاهش میکردم
تا شاید دلش برام بسوزه
قبلا طاقت گریه من نداشت
فکر کردی خر میشم-
برگردوند و چسبوندند به دیوار های سرد حمام
دستش از پشت روی سینه هام گذاشت و محکم فشار دادنظر ت چیه
این بار از پشت سکس داشته باشیم-
نه نه کیان لطفا-
دوباره روی حرف من حرف زد-
دستش سمت باسنم برد و دوتا از انگشت هاش بدون چرب کردن وارد
سوراخم کرد
سوزش بدی داشتم اما کیان توجه نمیکرد
انگشت سوم هم اضافه کرد
قبل از اینکه از شدت درد بیهوش بشم
حس کردم انگشت چهارمش هم وارد کرد
و بعد از اون وارد دنیای سیاهی بی خبری شدم
part34#
چشم هام که باز کردم
همه جای بدنم درد داشت
واژنم ،پشتم ،سینه هام
با درد چشم هام بستم که صدای کیان شنیدم
هنوز هم زنده ای ؟-

من گفتم نمی‌میری دکتر گفت نه
بلند خندید و از اتاق خارج شد
شاید میشد این درد ها را تحمل کرد اما این
پوزخند ها ، تحقیر ها ، خورد شدن ها شده بود یک زخم چرکی که انگار
کسی قصد مداوا کردنش نداشت
سعی کردم که کمی بخوابم
اما در باز شد با فکر به اینکه کیان باشه
چشم هام باز نکردم شاید فکر کنه خوابم کاری باهام نداشته باشه
دست کسی حس کردم که روی سینه هام کشیده میشد چشم هام
بیشتر به هم فشار دادم که
دکمه های لباس باز کرد
و سینه هام بیرون کشیدو لب های گرمش روی سینه هام قرار داد
حس خوب و لذت بخشی تو بدنم حس میکردم
چشم هام بازکردم
اما اون شخص کیان نبود
part35#

مردی همسن و سال کیان بود
چشم ابرو مشکی
با چشم های که شرارت توش نقش بسته بود
سعی کردم دستش از روی سینه هام بردارم
اما پوزخند زد و دستم پس زد
چیه جنده کوچولو-
مگه خوشت نمیاد
لطفا اذیتم نکنید-
الان کیان صدا میکنم
لطفا برید از اتاق بیرون

با پوزخند نگاهم کرد و آرام کنار گوشم گفت
فکر کردی حرف من قبول میکنه یا تو؟-
منی که دوست چندسالشم
یا توی که یک جنده خیانتکاری
پس دهنّت ببند تا نگفتم خودت میخاریدی
و بهم پیشنهاد دادی
بهتره دهنّت ببندی
و ساکت شی
بزاری کارم بکنم
با درد چشم هام بستم
و اجازه دادم اشک هام فرو بریزن
هق هق های مظلومانه ام بلند شده بوداما اون مرد مشغول بوسیدن و
مکیدن
سینه هام بود
که در با شدت باز شد
و قامت کیان مشخص شد
با چشم های پر از اشک و مظلومیتیم نگاهش کردم
که با پوزخند سمتمون آمد
part36#
با صدای پر از التماس و درد اسمش صدا زدم
نگاهی کوتاهی بهم انداخت و با چشم های که خشم ازش میبارید
به اون مرد نگاه میکرد
اما اون متوجه نشده بود و هنوز در حال ور رفتن با سینه های دردناکم
بود
به به رفیق شفیق عزیزم-
داری چه غلطی میکنی؟

با ترس از روم بلند شد و نگاهش به کیان دوخت
با لبخند و نفس های صدا دارش سعی کرد خودش توجیه کنه
کیان خوبی؟-

این دختره کیه فکر کنم چنده پولی جدید باشه نه
کیان با خشم و چشم های سرخ رنگش سمت
اون مرد رفت و محکم کوبید تو صورتش
صدای برخورد مشتش با صورت اون مرد لرز بدی بهم داد
کیان بار دیگه نگاهم کرد
و بلند داد کشید

چیه نکنه واقعا میخاری-
پاشو خودت جمع کن
با ترس بلند شدم و اولین چیزی که دیدم پوشیدمکیان یقه اون مرد
گرفت و از اتاق خارج شد
از ترس بدنم میلرزید
نمیدونم چقدر طول کشید که در باز شد
و کیان وارد اتاق شد
بلند شو-

با ترس نگاهش کردم

👁️👁️👁️👁️👁️

part37#

که سمتم آمد و گردنم و گرفت
با عجز و ناله صداش کردم
که نگاهم کرد
کیان من خوابیده بودم نمیدونستم اون مرد اونجاست من نتونستم-
انگشتش روی بینیش گذاشت
میدونم ساکت باش کاریت ندارم میخوام فقط دوش بگیری اینطوری

حداقل میتونم به خودم امیدواری بدم که-
جای دست های اون حرومزاده
از روی بدنت پاک شده البته جای اون خیانت و هرزه گری همیشه پاک
کرد
سرمتکان دادم و دنبالش ارام رفتم
توقع داشتم من با اون مرد تنها بزاره
و بزاره اون مرد بهم تجاوز کنه
شاید هنوز راهی برای فرار وجود داره
باید کاری کنم که بهم اعتماد کنه
در باز کرد که وارد شدم
حمام داخل اتاق خراب بود-
اهان چه بد-پیراهن من بهت میاد-
نگاهم به کیان دوختم که لبه وان نشسته بود و نگاهم میکرد
پیراهن مشکی رنگ پوشیده بودم
که تا یک وجب پایین تر از باسنم بود
و ترکیب جالب و سکس ساخته بود از پوست سفیدم و پیراهن مشکی
ارام با چند قدم کوتاه سمتش رفتم
و روی پاهاش نشستم
ممنون-
با تعجب نگاهم کرد که من غرق شدم تو اون چشم های درشتش
نتونستم خودم کنترل کنم
و لب هام روی لب های حجیمش گذاشتم
که موهام کشید
و لب هام از لب هاش جدا شد
من همیشه شروع کننده بوسه ام این یک قانون-
لبخند زدم که بلندم کرد و محکم چسبوندم به دیوار و لب هاش روی

لب هام گذاشت



part38#

دستم روی بدنم سفت و محکمش کشیدم

که لب پایینم گاز گرفت

زبان‌ش داخل دهنم فرستاد

و روی زبانم کشید

داغی و لزجی زبان‌ش باعث شده بود

حس خیزی بین پاهام احساس کنم

لب هاش از لب هام دور کرد

برو داخل وان-

و دکمه های پیراهنت باز کن

لب پایینم گاز گرفتم و نگاهم به هیکل بی نقضش دوختم

خیلی خوش هیكلی کیان-

پوزخند زد و نگاهم کرد و سمتم آمد

اره اما برای تو نه-

چون تو را سیر نمیکرد

که رفتی دنبال یکی دیگه

دستش دو طرف پیراهنم

گذاشت و با یک حرکت کشید

دکمه ها از روی پیراهن کنده شدند

و هر کدام به سمتی رفتن

دستش روی گردنم گذاشت و فشار داد

چرا؟-



part39#

با فشار سعی کردم دستش از روی گردنم بردارم
چشم های سرخ و ترسناکش
ترس زیادی به دلم مینداخت
چشم هام از اشک پر شده بود
با صدای که به سختی بالا میومد
گفتم

ترو خدا کیان داری میکشیم-
نگاهش به چشم هام دوخت و دستش از روی گردنم برداشت
همین جا میمونی تا پیام-
با ترس سرم تکان دادمکه از حمام خارج شد
بعد لحظات کوتاهی که برای من یک دنیا طول کشید
کیان وارد حمام شد
یادت گفتم میخوام بیارمت حمام که هرزگی هات پاک کنم-
بله-

لبخندی بهم زد
و لب وان نشست
از داخل کیسه ای که همراهش بود
یک چیز عجیبی بیرون کشید
به این میگن دیلدو-
و خوب این الان قرار تو را پاره کنه
چون میدونی که تو یک هرزه ای
و من علاقه ای ندارم با آدمی مثل تو باشم



part40#

اشاره ای کرد که بین پاش بشینم
با قدم های آرامی بین پاهاش نشستم

که با چشم های که شرارت ازش میبارید
نگاهم کرد
دیلدو را سمتم گرفت
میخوام مثل یک دختر خوب این دیلدو را فرو کنی داخلت-
با عجز نگاهش کردم و تمام خواهش و التماس ریختم تو چشم هام
که دستش زیر زانو هام و کمرم گذاشت
و بغلم و سمت اتاق خوابرفت
روی تخت گذاشتم
و پاهام باز کرد و بین پاهام نشست
نگاهش دوخت به ک&صم
نگاهش برنده و سوزان بود
طوری که هم خجالت کشیدم
هم تحریک شده بودم
دیلدو را سمت دهنم آورد
دهنت باز کن هرزه کوچولو-
و خوب خیسش کن
از فردا خیلی باهم کار داریم
البته بیشتر با پدرت کار داریم



part41#

دهنم باز کردم که اون حجم بزرگ و سفت وارد دهنم کرد
بی نهایت بزرگ بود و حس میکردم
لبم داره پاره میشه
اشک چشم هام پر کرده بود و کیان نگاه میکردم
که پوزخند زد و اون دیلدو از دهنم بیرون کشید
آماده ای هرزه کوچولو-

سرم به معنی نه تکان دادم
مهم نیست-

نگاهش به ک*صم دخت
و با پوزخند انگشتش لای شیار ک*صم کشیدخوبه آماده هم نیستی
اینطوری دریا درست کردی؟-
قبل از اینکه بخوام حرفی بزنم
اون دیلدو مسخره را واردم کرد
نمیدونم چقدر تا صبح با اون داخلم کوبید
فقط میدونم که از درد بیهوش شدم
صبح که چشم هام باز کردم
تمام بدنم درد میکردم
کیان هم داخل اتاق نبود
فقط صدای آرامی میشنیدم
که انگار دو مرد در حال حرف زدن هستند
با کنجکاوی و البته ترس
از اینکه مبادا نقشه ای برام داشته باشه
سمت در رفتم

part42#

بین پام درد زیادی حس میکردم
و این باعث شده بود
گشاد گشاد راه برم
دقیقا مثل پنگوئن
همون قدر مسخره
ارام کمی از در باز کردم
که کیان دیدم روی کاناپه نشسته بود
و با صورت جدی و اخموی با کسی حرف میزد

سعی کردم طرف مقابلش ببینم اما نمیشد
مقابل کیان نشسته بود سعی کردم صدا هاشون بشنوم که ضعیف بود
اما یک چیز متوجه شدم
اون شخص مقابل کیان
حاج علی بود
!پدرم

مطمعنن من میکشت
اون فکر میکرد من الان داخل خوابگاه و در حال درس خوندم
با ترس کیان نگاه کردم
نکنه اون به بابا چیزی گفته
کیان سرش چرخوند
و متوجه من شد

پوزخند زد و چیزی زیر لب گفت
آنقدری استرس داشتم که نفهمیدم چی گفت
از روی کاناپه بلند شد
و سمت اتاق آمد
سریع در بستم و
نگاهم اطراف اتاق چرخوندم
سریع سمت حمام رفتم و در هم قفل کردم
حتما بابا هم همراهشه
و این یعنی
!مرگ من



part43#

ترس تمام وجودم گرفته بود
چشم هام آماده باریدن بودنکه صدای تق های متوالی که به در میخورد

باعث شد با وحشت به در نگاه کنم
در باز کن-

کیان تو میخوای چیکار کنی-
میتونستم حس کنم که داره پوزخند میزنه
میخوام تحویل بابات بدمت-
مشکلیه؟

با ترس و استرس
نگاهی به خودم انداختم
تمام بدنم پر از کبودی بود
در باز کن-

کنار دیوار نشستم روی سرامیک های سرد
و به حال خودم اشک ریختم
در باز کن تحویل نمیدم-
امید و نجات مثل مورفین وارد بدنم شد
و انرژی زیادی گرفتم که بدن کرختم از اون حالت ترسیده و وحشت زده
خارج کرد

سریع بلند شدم و در باز کردم
که با همون چهره جدی نگاهم کرد
و هلم داد داخل حمام و در بست
دستش سمت کتتش برد و
درش آورد

دکمه های لباسش باز کرد
و با نگاهش تمام بدنم رصد کرد
بهتره برای آخرین بار یک سکس داغ داشته باشیم-
تو قول دادی؟-

part44#هیچ وقت به قول های من اعتماد نکن هرزه هات من_

عقب عقب رفتم که پوزخند زد
کجا میری کوچولو فکر کردی میتونی از داخل این حمام فرار کنی-
نچ نمیتونی

پس خودت مثل یک ادم بیا جلو
تا خودم نیامدم ادمت کنم
با ترس و لرز سمتش رفتم
که دستش روی سینه هام کشید
کبودی ها با هر بار نوازش کیان درد میگرفتند
نه میتونستم داد بکشم
نه میتونستم فرار کنم
خوبه آفرین همینطور ساکت بمون آفرین دختر خوب-
نمیخوام زیاد باباجانت منتظر بزارم
تو که نمیخوای به چیزی شک کنه
نه-

خوبه حالا مثل یک دختر خوب ک*یرم ساک بزن-
روی زانو هام نشستم
و سرم سمت پایین تنه کیان بردم
دستم سمت ک*یرش بردم
و چند بار بالا پایین کردم
دهنم باز کردم و کلاهکش وارد دهنم کردم
اشک هام بی اختیار فرو میریختن
کیان عصبی دستش پشت سرم گذاشت
و سمت ک*یرش فشار داد که کل ک*یرش وارد دهنم شد
داشتم خفه میشدم اما اون توجهی نمیکرد
درست زمانی که حس میکردم مردم
خودش ازم خارج کرد



part45#

دستش سمت موهام آورد و کشید
بلند شدم که چسبوندم به دیوار های سرد حمام
کپل های باسنم با یک دست بازکرد
و انگشتش به سمت سوراخم برد
کیان لطفا-

دستش سمت دهنم آورد که انگشتش مکیدم
انگشتش سمت سوراخم برد
و به داخل فشار داد
درد داشتم اما حس میکردم حقمه
از درد حق حق هام بلند شده بود
نمیدونستم چندمین انگشتش واردم کرد
کیان تمامش کن درد دارم-
باش-

لحن و صدای اون هم غمگین بود
حتی توجهی که این بار بهم میکرد
با سکس های قبلی فرق داشت
انگشتش بیرون کشید
اماده ای-مگه مهمه-
نه-

شانه ام گاز گرفت و خودش واردم کرد
درد تمام پایین تنه ام درگیر کرده بود
سرم به دیوار چسبونم
و از شدت درد لب هام گاز گرفتم
نمیدونم چندمین ضربه بود که مایع داغی حس کردم داخلم

ارضا نشدی مهسا؟-

نه-

دستش سمت چو*چو*لم برد

part46#

و شروع کرد به تکان دادن دستش

با دست دیگه با سینه هام ور میرفت

مگه مهمه منم ارضا شم اه کیان سریع تر-

سرعت دستش بالاتر برد

و زیر گوشم نجوا کرد

الان اره مهمه-

نمیدونم چقدر گذشت که ارضا شدم

دست هاش از دورم باز کرد

سرم گیج میرفت

و همه جا را سیاه میدیدم

ضعف کردی-

بشین

روی زمین نشستم که درد بدی حس کردمبه پدرم چی گفتی-

کنارم نشست و دستش هاش دور شانه هام پیچید

گفتم باهات تصادف کردم-

چون شماره ای همراهت نبوده اوردمت پیش خودم

از دانشگاه بهش زنگ زده بودن

و خبر داده بودن چند وقت نیستی

نگران بود؟-

خیلی-

🌹 🌹 🌹 🌹 🌹

part46#

حق داره من دختر خوبی براش نبودم-
مهسا-

بله-

چی شد که بهم خیانت کردی-
چی شد که همه آرزو ها و و امید هامون از بین بردی چی شد که فکر
کردی رابطمون یک بازی بچگانه است
نمیدونم شاید خوشی زده بود زیر دلم-
فقط میخواستم یکم شیطننت کنم
اینطوری-

اره-

با خیانت-

ببخشید-

دیگه بهش فکر نمیکنم-

مهسا من میخوام همه چیز فراموش کنم
شاید رفتم آلمان گفته بودم قبلا اونجا بودم
گفته بودی برای همیشه میری؟-

اره بلند شو باید بری پدرت منتظره-با کمک کیان بلند شدم
روی تخت نشوندم و یک مانتو و شلوار و شال
مشکی رنگ از داخل کیسه کنار تخت بیرون کشید و سمتم گرفت
بپوش-

سرم تکان دادم و بلند شدم

لباس ها را گرفتم و کند ترین حالت ممکن لباس ها را پوشیدم
تمام مدت نگاهم به کیان دوخته بودم

اگه اون کار نمیکردم

الان کیان مال من بود

اینطوری نمیرفت آلمان

و این تجاوز ها و سکس های خشن و دردناک هیچ وقت نبود
part47#

لباس ها را پوشیدم که کیان سمتم امد
شاید این آخرین ملاقتمون باشه مهسا-

اما این بدون من همیشه تو رابطمون عاشقت بودم
آنقدری که به تو اعتماد داشتم به هیچ کس اعتماد نداشتم
من عاشقت بودم

می‌مردم برات

اما تو چی

اصلا حسی بهم داشتی یا فقط برای
سرگرمی با من بودی

مهسا من یک اسباب بازی بودم برات نه

یک اسباب بازی که وقتی خسته شدی ازش پرتش کنی یه گوشه
و براش جایگزین بیاری

نگاهم به چشم های کیان دوختم

حس می‌کردم هر لحظه ممکن گریه کنه

تنها کاری که تونستم بکنم این بود که بغلش کنم

اونم دست هاش دورم پیچیدم مثل پیچک های که انگار دیگه قرار نیست

از اون چیز های که بهش چسبیدن جدا بشن

متاسفم کیان-

بیا دوباره یکی باشیم

بیا رابطمون ادامه بدیم

دست هاش از دورم باز کرد

نمیتونم مهسا-

نمیتونم من یک مردم

نه یک سیب زمینی

نمیتونم با خیانت کنار بیام
برو مهسا این دوری واقعا لازمه
امیدوارم روزی دوباره هم ببینیم
تو زمان و مکان مناسب
وقتی هر دومون معنی یک رابطه واقعی فهمیدیم
برو پدرت منتظره



part48#

با چشم های خیسم نگاهم بهش دوختم
که لبخند تلخی زد
و دستش پشت گردنم گذاشت
و پیشونیش روی پیشونیم گذاشت
نامردی کردی-
اما بازم دوست دارم
با خیانت همه در های ببخش بستی
کاش میتونستم همه چیز فراموش کنم
و الان تنها دغدغه امون این بود
که نکنه پدرت بفهمه تو دوست پسر داری
سرش ازم دور کرد که دستم روی شانه اش گذاشتم
و لب هام روی لب هاش کوبیدم
نمیبوسیدم
گاز میگرفتم
زخم میکاشتم
یادگاری میذاشتم
و اون ساکت صامت بود
لب هام ازش دور کردم

که لبخند زد
سمت در رفتم و در باز کردم و خارج
شدم
بابا با دیدنم از روی کانپه بلند شد و سمتم آمد
بابا-

جان بابا دخترکم حالت خوبه-
شنیدم تصادف کردی
الان حالت خوبه فدات شم
کیان از اتاق خارج شد
و به دیوار تکیه داد
نگران نباشید حالشون خوبه حاجی-



part49#

بابا سرش تکان داد
و دستش دور شانه ام حلقه کرد
نگاهش به کیان دوخت
ممنون پسرم-
خیلی لطف کردی لبخند زد و نگاه حسرت بارش بهم دوخت
میشه چند لحظه صبر کنید چند تا از وسیله هاشون یادشون رفت
بردارند-

بابا با شرمندگی نگاهش کرد
اخه پسرم لطف کردی از دخترم مراقبت کردی چه نیازی بود این کار-
لطف نبود-

چند لحظه صبر کنید
سمت اتاق رفت و بعد از چند لحظه با یک ساک کوچک سمتون آمد و
سمتم گرفت از دستش گرفتم

بابا اشاره کرد که بریم
سمت در رفتم و آرام گفتم خداحافظ
که اونم بی صدا لب زد
مراقب خودت باش
تا زمانی که بابا در ببنده نگاهش کردم
کاش زمان به عقب برگرده من از پارسا متنفرم
الان فهمیدم که من فقط عاشق
یک نفرم
!اونم کیان

شاید این آخرین دیدار ما باشه
اما کسی از سرنوشت خبر نداره
شاید روزی دوباره ... من اون بهم وصل شدیم
part50#

تو کل مسیر ساکت بودم
اما بابا حرف میزد
میگفت دلتنگم بوده
مادر نگرانم بودهاما من حواسم اصلا به حرف هاش نبود
من فقط به کیان فکر میکردم
به این که کسی که با اون بره تو رابطه چقدر خوشبخته
وقتی ماشین ایستاد نگاهم به در خانه انداختم
یک در بزرگ سبز رنگ
از ماشین پیاده شدم
قبل از زدن زنگ در باز شد
در باز کردم که نگاهم به مامان و خاله و احسان کشیده شد
مامان با چشم های اشکی نگاهم میکرد
سلام-

سریع سمتم آمد و بغلم کرد
سلام دورت بگردم الان حالت خوبه دخترکم-
بله-

خاله سمتم آمد و بغلم کرد و کلی گریه کرد
خداوشکر که حالت خوبه خاله جون-
احسان سمتم آمد و اون نگاه کثیفش بهم دوخت
و دستش جلو آورد
سلام دختر خاله-

part51

سلام-

به اجبار دستش گرفتم و سریع رها کردم
بدون توجه به بقیه سمت اتاقم رفتم و در قفل کردم
تکیه ام به در دادم
گوشی ام روی تخت افتاده بود
بلند شدم و شارژر به برق زدم
چند لحظه بعد تونستم گوشی روشن کردم پیام از پارسا ۴۹
که میخواست بدونم کجام
حالم دیگه ازش بهم میخورد
سریع از همه جا بلاکش کردم
خواستم گوشی خاموش کنم که یک پیام امد
رسیدی خونتون؟-

شماره کیان بود
با ته مونده امیدم تایپ کردم
بله-

میشه بهت زنگ بزنم-
اره البته-

و به چند ثانیه نکشید که گوشی زنگ خورد
سلام-

سلام-

خوبی-

زیاد نه-

الان که باید خوشحال باشی خونتون هستی-
حس میکنم یک چیزی گم کردم-

چی-

شاید تو را-

شاید آغوشت

لب هات وقتی روی لب هام قرار میگیره

شاید حتی اون سکس های خشنمون

با بغض گفتم

دوست دارم

Part52#

دیر نیست برای بیان کردنش -

دیر نیست که تازه یادت افتاد

زنگ زدم چون کسی نداشتم که قبل سفرم بهش زنگ بزنم همینواقعا
میخوای بری-

سکوت کرد یک سکوت که پر از حرف بود

و جوابی که قلب امیدوارم

مایوس کرد

برای همیشه اره-

میشه نری-

شاید نمیدونم-

چند تقه به در خورد قبل از اینکه چیزی بگم کیان گفت

برو منتظر میمونم تا کارت تمام شه-
یکم میخوام باهات حرف بزنم
باش-

شالم مرتب کردم و قفل در باز کردم
که قامت احسان مشخص شد
با اون لبخند مضحک و اون نگاه کثیفش
که انگار من شکار بودم
و اون شکارچی
کاری داری ؟-

همه رفتن خرید-
چون شب مهمانی گرفتن
اهنت

گفتم من تنها تو
یکم باهم خوش بگذرونیم
part53#

منظور حرفش نگرفتم
اما اون لبخند زد و دستش سمت
صورتش آورد که خودم کشیدم عقب
من راحتم برو بیرون تو هم اگه دوست نداری خانه بمونی-لبخند چندان
آورش دوباره زد

چرا برم بیرون وقتی همچین لعبتی اینجاست-
دستش روی شانه ام گذاشت و هلم داد داخل که خوردم زمین
چی چیکار میکنی-

آمد داخل و در قفل کرد
هیچی گفتم که یکم خوشگذرونی-
راستی خانه اون مرد بودی چند بار بهش سرویس دادی

که حالا که امدی اینجا زانو غم بغل گرفتی
دستش سمت دکه های پیراهنش برد
که آرام آرام سمت تخت رفتم
میدونی این تقلاهات بیشتر بهم لذت میده تا کردنت-
با وحشت نگاهش میکردم
پس اون احسانی که همه راجب باحیا و خجالتی بودنش حرف میزدند
کجا رفته

برو وگرنه جیغ میزنم-
سمتم آمد و دستش دو طرف مانتوم گذاشت
و با یک حرکت کشید
که مانتوم پاره شد
و دکه ها هر کدام رقصان به یک طرف رفتند
دستش روی سینه هام گذاشت
نمیدونم چی شد
اما اون لحظه فقط بلند گفتم
کیان کمک کن-

part54#

کیان

وقتی مهسا رفتتا چند لحظه نگاهم به در دوختم
انگار دلم میخواست صدای زنگ بلند بشه
و وقتی در باز کردم مهسا را ببینم
تکلیفم با خودم مشخص نبود
از طرفی میخواستمش
از طرفی میگفتم همه این ها یک بازی
من چیزی که میخوام دارم
موهام توی مشتم گرفتم و کشیدم

سمت اتاق رفتم
بهم ریخته بود اما دیگه مهم نبود
نگاهم به پیراهن مشکی رنگم خورد
که تا چند ساعت پیش مهسا پوشیده بودش
اما الان انگار اون هم تنها و کز کرده نشسته بود و
مهسا را به یادم میآورد

چمدانم از زیر تخت بیرون کشیدم
درش باز کردم و پرونده را باز کردم
عکس پدر مهسا را بیرون آوردم و پاره کردم
الان باید خوشحال باشم اما نبودم
دلتنگ بودم حتی با وجود این چند ساعت دوری
نگاه کلی به خانه انداختم و سمت در رفتم
اما قبل از بستن در

وارد اتاق شدم و اون پیراهن مشکی پوشیدم
بعد از اینکه با تاکسی به فرودگاه رسیدم
گوشیم خارج کردم و بی اختیار بهش پیام دادم
فتمو

باهش تماس گر
#part55میخواستم همه چیز براش تعریف کنم
که صدای در اتاقش بلند شد
باهش گفتم منتظرش میمونم
صدا ها رامیشنیدم

صدای پر از هوس اون پسره
و صدای ناله ها و گریه های مهسا را
اسمم صدا زد و کمک خواست

چمدانم به دست گرفتم و سمت بیرون رفتم که سریع به اونجا برم

اما میانه راه یک چیز مانع شد
چرا باید کمکش کنم
من میخوام از این خانواده انتقام بگیرم
که گرفتم

مهسا هم برام مهم نیست
روی صندلی نشستم و منتظر بودم شماره پروازم اعلام کنند
قلبم بهم مهیب میزد اگه کمکش نکنم از اینی که هست خورده تر میشه
اما هجوم خاطرات گذشته مانع میشد
دنیای ما آدم ها خیلی عجیبه همیشه عشق پیروز نمیشه
این دنیا علاوه بر عشق پر از حس های کثیف
هوس شهوت پول طمع انتقام
کیان درگیر بود با خودش و فقط صدای کمک خواستن مهسا داخل
ذهنش تداعی میشد

و مهسا که مورد تجاوز قرار میگرفت
و به جای درد جسمی قلبش خورده میشد
فهمید کیان صداش شنیده اما کمکش نکرده
part56#

اسهماشک هام باهم مسابقه گذاشته بودند
احسان دستش سمت دکه شلوارم برد
عرق سردی پیشونیم گرفته بود
شاید میتونستم اون تجاوز های کیان فراموش کنم اما این که یکی از
اعضای خانواده ام این کار بکنه نه
سرش سمت سینه راستم برد
و نوکش گاز گرفت
با دست دیگه اش چنگی به سینه ام زد
لذتی نمیبردم

احسان دستش از شلوارم رد کرد و دست داغ و گرمش روی ک*صم گذاشت

امم خیلی خوبی نرم و گرم-
انگشت وسطش از بین شیار ک*صم برد
و داخل فرستاد

اوپس تو که باکره نیستی عزیزم-
با چشم های خیس نگاهش کردم
احسان تروخدا تمامش کن-
پوزخند زدم و سرش سمت صورتم آورد
و لب هاش روی لب هام کوبید
!که در باز شد

احسان با شتاب از روم بلند شد
و سعی کرد دکمه های لباس ببندد
چشم هام از گریه زیاد درست نمیدید
اما صدای گریه مادر مثل ناقوس مرگ درون گوش هام پیچید
part57#

با صدای گریه مادر خاله و بابا هم آمدن سمت اتاق سعی کردم بلند بشم
اما آنقدر این مدت بدبختی روی سرم آوار شده که بود که توان ایستادن
روی پاهام نداشتم

پدر با دیدنم تو اون وضعیت سمتم آمد
و دست توی موهای پریشانم کرد و کشید
داری چه غلطی میکنی دختره پت*یاره-
بگو پس این مدت هم داشتی این کار ها را میکردی
سکوت کردم

سکوتی که توش پر از درد بود
خاله سمتم آمد و دست بابا را گرفت

حاجی تمامش کن شاید این دوتا بهم علاقه دارند-
اجنی

تمومش کن امشب کلی آدم میاد ا

اگه بزنیش همه میفهمن

چه غلطی کرده

بابا سیلی محکمی تو گوشم زد

تو دیگه دختر من نیستی-

از اتاق بیرون رفت

که احسان با پوزخند نگاهم کرد و بیرون رفت

بلند شدم و سمت اینه رفتم

بدنم پر از کبودی بود

حالم از این کبودی ها بهم میخورد

سمت گوشی رفتم و یک پیامک برای کیان فرستادم

part58#

نمیدونم کجای-

نمیدونم اصلا از اول من دوست داشتی

نمیدونم توهم مثل من محتاج بودن هام هستی

من که خیلی محتاجمآخ مهم نیست تو میخواستی انتقام بگیری

گرفتی جانانم

من تنها شدم

بهم گفتن هرزه

بابام بهم گفت دیگه دخترش نیستم

اما مهم نیست

الان میدونم تو انتقام گرفتی

ارام شدی

قلبت با شنیدن زجه ها و گریه های من آرام شد

میدونم حال بدم برای تو مهم نیست
فقط پیام دادم
چون خودت گفתי کسی نداشتی که بهش زنگ بزنی
من دلم تنگه برات بدجور
و این میدونم که خیالت هر لحظه با من
حتی تا لحظه آخر زندگیم
خداحافظ

تردید داشتم برای ارسالش
دستم روی اشک های صورتم کشیدم
و پیام فرستادم کاش هیچ وقت خیانت نمی کردم
. من با این بی رحمی ها و نامزدی هاش دوستش داشتم
از اتاقم خارج شدم که نگاهم به خاله خورد
طوری نگاهم میکرد انگار من یک ادم قاتل و عوضیم
خاله-

دستش روی دهنش گذاشت
خفه شو دختره بی ابرو-
امشب به همه میگم میخوای عروسم شی
اما حیف پسر
واقعا حیفکه باید با دختر خرابی مثل تو ازدواج کنه
part59#

حال بدی داشتم
نمیتونستم دیگه فضای خفه خانه را تحمل کنم
سمت اتاقم رفتم و مانتو شالی برداشتم
از اتاق خارج شدم و شالم درست کردم
که صدای مامان متوقفم کرد
هی هی کجا داری میری-

نگاهم بهش دوختم تا کمی عشق و اعتماد ببینم
اما چشم هاش پر شده بود از نفرت
کمی میرم بیرون همین-
خاله از آشپزخانه خارج شد
و سمتم آمد
پایین شالم گرفت
برو تو اتاق-

دیدي ما وسط عشق و حالت آمدیم
میخوای بری بیرون یکی دیگه پیدا کنی اره
بغض مثل خورده شیشه داشت
گلوهم زخمی میکرد
خاله-

خاله واقعا فکر کردی من خاله آدمی مثل تو هستم-
نه سخت در اشتباهی
حالا هم گمشو تو اتاق
نمیرم-نمیری-
نه-

احسان-
صدای احسان از اتاق بابا بلند شد
در باز کرد و سمت ما آمد
چی شده مامان-
این دختره را میبری تو اتاق شیر فهم میکنی-
نخواد ابرو ما را ببره
چشم-

نگاهش بهم دوخت و لب هاش زبان زد
دستش دور بازوم پیچید

و زبر لب گفت

بریم کار نصف کارمون تمام کنیم-

part60#

با ترس نگاهش کردم که پوزخند زد

و دستش روی دستگیره در گذاشت و در باز کرد

هلم داد داخل و در قفل کرد

کلید داخل جیب شلوارش گذاشت

و سمتم امد

به خاطر تو دختره نحس من امروز خورد شدم جلو مامانم ادمت میکنم

ج*نده-

با ترس عقب عقب رفتم

که به دیوار چسبیدم

دستم به گلدان کنار میز خورد

سمتم آمد و لب هاش روی لب هام گذاشت

نمیدونم چی شد اما یک دفعه گلدان بلند کردم

و روی سر احسان فرود آوردم

صدای اخ بلندش توی گوش هام زنگ زدروی زمین افتاد و خون از سرش

روی سرامیک های سفید میریخت

با ترس نگاهش کردم

گوشیم شروع کرد به زنگ خوردن که سمتش یورش بردم و بی توجه به

اینکه کی بوده جواب دادم

که صدای گرم و بم کیان داخل گوش هام پیچید

مهسا چرا ساکتی-

با صدای که به زور باز می امد

گفتم

part61#

کیان ک کجای-

دارم بر میگردد خانه ام چطور-

نگاهم دوباره به احسان دوختم

چشم هاش بسته شده بود

نکنه مرده

من کیان یه کاری کردم-

چیکار؟-

تمام جراتم جمع کردم و کل ماجرا را براش تعریف کردم بدون هیچ

استرسی یا ترسی ارام باهام حرف زد

سعی کن به یک بهونه ای همه را بکشی بیرون-

چرا؟-

کاریت نباشه تو فقط بفرستشون بیرون-

خودت هم وسایلت جمع کن

باش-

نگران نباش من کنارتم-

و من چقدر اون زمان به این جمله نیاز داشتم

تماس قطع کردم و سمت چمدانم رفتم لباس ،پول، طلا، لب تابم ،تلفنم

برداشتم همه را به زور داخل ساک چپوندم

و کلید در از جیب احسان بیرون کشیدم

در ارام باز کردم و بیرون رفتم

در دوباره قفل کردم و سمت آشپزخانه رفتم

part62#

وارد آشپزخانه که شدم

مامان دیدم که چشم هاش خیس و ملتهب بود

مامان-

نگاه خالی از حسش بهم دوخت

مامان باهام حرف بزن-

حرفی ندارم-

من دارم-

من دلم برات تنگ میشه

مامان من دختر بدی نیستم

حداقل سعی کردم نباشم

مامان من مقصر نبودم

خود احسان بهم تجاوز کرد

باش-

نگاه سردش قلبم یخ میزد

مامان-

برو خانه بابا بزرگ حالت بده

انگار اون هم منتظره بود که از این خانه با این اتفاقات جهنمی فرار کنه

باش با خاله ات میرم-

نیم ساعت بعد هر دو رفتن

بابا هم خانه نبود

یک پیام برای کیان دادمرفتن کیان تروخدا بیا-

نگران نباش-

part63#

حدود ده دقیقه بعد صدای زنگ بلند شد

در باز کردم که کیان با دو تا مرد هیکلی وارد شد

سمتم امد و محکم بغلم کرد

سرم به سینه اش چسبوند

ارام باش عزیزم-

اون دو نفر اشاره ای به کیان کردند که خودم کلید به کیان دادم

یکی از اون ها کلید و گرفت و سمت در رفت

من ادم کشتم کیان-
دستش روی موهای بیرون آمده از شالم کشید
تو مقصر نبودی دلبرم-
بعد چند دقیقه بودن تو آغوش محکم و گرم کیان اون دو نفر احسان
بیرون بردن
برو وسایلت بیار تا من بگم زمین هم تمیز کنن-
ارام سرم تکان دادم
که لب هاش روی لب های سردم کوبید
و مک محکمی زد
نگران نباش-
سمت وسایلم رفت و نگاه کلی به اتاقم انداختم
کیان سمتم امد و وسایلم به یکی از اون ادم ها داد و بازوم کشید
و سمت بیرون رفت
بهش فکر نکن-
نگاهم به چهره جدیش دوختم
به حرف راحت تو اگه جای من بودی الان سخته کرده بودی-در خانه را باز
کرد
و هر دو خارج شدیم
در ماشین باز کرد و کمک کرد بشینم
نه سخته نکردم بلکه خیلی از کارم راضی بودم-
چی؟؟؟-
خودش هم سوار شد و نگاهش بهم دوخت
تو از قصد نکشتی ولی من از قصد شلیک کردم-
💧 💧 💧 💧
part64#
با تعجب نگاهش کردم

که لبخند زد و دستش دور کمرم حلقه کرد
کیان-

سرم بوسید

جانم-

چرا برگشتی؟-

چرا نباید برمیگشتم-

تو این جا بودی هرزه کوچولو هات من

چپ چپ نگاهش کردم

که بلند خندید

هیچ کدومتون سرتون به عقب نچرخه-

چشم رئیس+-

چیکارشون داری-

با شیطننت نگاهم کرد

کار داریم خانم خانم ها-

با لبخند نگاهش کردم

که لب هاش روی لب های سردم گذاشت

و زبان گرم و لزجش روی زبانم کشید و دستش سمت دکمه هام برد

دستم روی دستش گذاشتم

سرش عقب کشید و با اخم نگاهم کرد

part65#

چیکار میکنی مهسا-

دستش توی دستم گرفتم

و بوسیدم

ممکن کسی ببینه-

دستش از دستم بیرون کشید

و مثل پسر بچه های لوس و تخس

سرش سمت پنجره گردوند

باش مشکلی نیست-

خنده ام گرفته بود

کیان-

جواب نداد

کیان-

چیه؟-

چند سالتہ-

پرسیدن داره -هملاس ۳۲

یک لحظه فکر کردم -هتلاس ۵

سرش سمتم برگردوند که دستم روی لب هام گذاشتم که نبینه

میخندم

ععع اینطوری شیطون شدی باش باش-

دستش از روی لب هام جدا کرد

و لب هاش روی لب هام کوبید

و دستش از زیر مانتو روی سینه هام گذاشت

لب هاش دور کرد کنار گوشم آرام گفت

خوش حالم اینجام-کنار تو البته یادت باشه بودن

ما کنار هم یک قانون

ما هیچ وقت حق نقض این قانون نداریم

رسیدیم

اسهم

خوش امدی به زندگی من

کیان ممنون که هستی-

دستش سمت موهاش برد

من آدم خوبی نیستم-

اگه یک روز بفهمی من ترک میکنی
حتی فراموشم میکنی طوری که انگار اصلا کیانی وجود نداره
دستش توی دستم گرفتم
تو برای من بهترینی-
حالا بهتر نیست بریم خانه به اون کارمون برسیم
گیج نگاهم کرد که دستم از روی شلوار روی ک*یرش گذاشتم
part66#

با شیطنت نگاهم کرد و دستم از روی شلوارش کنار زد
از ماشین پیاده شد و در سمت من باز کرد
دلم برای اینجا تنگ شده بود-
لبخند زد و دستم سمت آسانسور کشید
سوار شدیم که طبقه ۶ زد
کسی اینجا نیست نظرت چیه-
این بار من گیج نگاهش کردم
که چسبوندیم به دیوار آسانسور
و لب های خیس و داغش روی لب هام کوبید
دستش سمت سینه هام برد
و فشار داد

هر دومون طوری غرق هم شده بودیمکه نفهمیدیم آسانسور ایستاده
عمو داری خاله را میخوری-
کیان ازم دور شد نگاهش به پسر بچه ای دوخت که با چشم های درشت
و کنجکاو نگاهمون میکرد
سمتش رفت و بغلش کرد
نه عزیزم فقط بوسش کردم-
دوباره نگاهش به من و کیان دوخت
مامان بابای من اینطوری هم بوس نمیکنن-

شاید هم دوست ندارند-

دارند-

ندارند-

خنده ام گرفته بود کیان شده بود یک پسر بچه تخس

بچه را روی زمین گذاشت ک با اخم گفت

نه دوست ندارند-

part67#

سمت کیان رفتم و بازوش گرفتم

گناه داره چیکارش داری-

باشه-

اسمت چیه فسقلی-

لب هاش لرزید و با صدای بغض دار گفت

فسقلی خودتی-

و سریع سمت آسانسور رفت

قبل از بسته شدن در

زبانش در آورد

بابا و مامان من هم دوست دارند-

شما بدی که میخواستی خاله را بخوری

میرم به همه میگم که ش

در بسته شد که کیان بلند خندیدمهما یک بچه اینطوری میخوام-

دختر و پسر بودنش مهم نیست

حالا بیخیال این حرف ها بریم عملیات تشکیل بچه را کامل کنیم

من دختر دوست دارم-

سرش تکان داد و در باز کرد

قبل از اینکه حتی وارد خانه بشم

من به دیوار کوبید و لب هاش روی لب هام کوبید

دستش روی یقه مانتوم گذاشت و کشید
که دکمه ها هر کدام رقصان به یک طرف پرتاب شدند
دستش از زیر نیم تنه قرمزم رد کرد
و سینه هام محکم فشار داد
نفس کم آورده بودم اما کیان انگار قصد دل کندن از لب هام نداشت
که لب بالایش محکم گار گرفتم
سرش دور کرد و اخ بلندی گفت
نگران سمتش رفتم
و دستش از روی لبش کنار زدم
ببینم خوبی-

سرش تکان داد
شیطون نگاهش کردم
میخوای بوسش کنم خوب بشه؟-
part68#

با لبخند نگاهم کرد
و لب هاش روی لب هام چسبوند
مک محکمی به لب پایینیم زد و سرش دور کرد
خیلی دوست داری بوس کنی-سرم تکان دادم
که لبخند زد
و سینه ام فشار محکمی داد
من این بوسه ها و این لب ها را دور ک*یرم میخوام میتونی بهش بدی-
با شنیدن حرفش خنده ام گرفت
میدونستی خیلی رکی؟-
سرش تکان داد و شالم از سرم کشید
و سرش سمت گردنم برد
لب هاش روی گردنم کشید

بچه که بودم بابام مرد-
مک محکمی زد که حس کردم اون ناحیه میسوزه
خب-

مامانم ام ۶ه بعد سخته کرد مرد-
متاسفم-
نباش-

دوباره مک محکم دیگه ای زد
شدم یتیم-

اما نه از اون ها که یکی داشته باشند که برن پیشش
نه از اون بدبخت ها شدم که هیچ کس ندارند
از اون ها که خودشون اگه نتونن کار کنن و خرج خودشون بدن باید
بمیرن

و دوباره مک محکم دیگه ای
متاسفم-

part69#

نباش-

مهم نیست میدونی از اون زمان به بعد حسرت همه را خوردم
هر کسی که مامان داشت
هرکی بابا داشت
... هر کسی

یادم وب ملاس ۱۰د تو یک کفاشی کار میکردم
گاهی اوستا بچه اش میآورد
همیشه تعریف میکرد باباش مراقبشه
و با باباش رفته گردش
میدونی مهسا من حسرت میخوردم
فقط برای اینکه یک بار با بابام برم بیرون

عقده ای شده بودم
دلم میخواست دست بابام بگیرم و ببرمش و برای همه کس های که پوز
باباشون بهم میدادند نشونش بدم
بگم ببینید این بابای من
اما نمیشد
میدونی چرا
از روی پاهاش هلم داد پایین که خوردم زمین
نمیدونی-
اما بزار بگم بابایی تو نداشت
بابای تو قاضی پرونده بابای من بود
کل روز های زندگیم نقشه کشیدم بشم تیشه و زندگیش به نابود کنم
. که موفق شدم
دخترش شد هرزه من
شد آدمکش
شد فرار و خراب
با بهت نگاهش میکردم
که احسان از اتاق خارج شد
همه چیز دور سرم میچرخید
همش بازی بود
من قاتل نبودمشواهد طوری چیدم-
که انگار تو احسان کشتی
یک جنازه سوخته هم پیدا کردم و توی اتاق گذاشتم
الان همه فکر میکنن تو قاتلی
part70#
باورم نمیشد
نگاهم بین احسان و کیان در گردش بود

تا یکیشون بگه همه چیز یک شوخی مسخره است
اما انگار همه چیز واقعی بود
آرام با صدای که تحلیل رفته بود گفتم
چرا این کار کردی احسان-
مگه من ، پدرم ، مادرم کاری کرده بودیم
چرا تو که خودی بودی
تیشه شدی زدی به ریشمون
پوزخند زد و سمتم آمد
جلوم زانو زد و تو چشم های آشفته و ترسیده ام نگاه کرد
میدونی عزیزم-
آدم ها هر کدامشون یک قیمتی دارند
کیان پول من داد
منم کاری که گفت کردم همین
حالا هی بگو بابا ننه ام چی
باورم نمیشه-
تو همیشه شعار میدادی پول بی اهمیت ترین چیز براته
دستش سمت فکم آورد
و کنار گوشم نجوا کردادم ها همشون دو رو هستن عزیزم-
تو خودت چی
دختر حاجی هستی
! یا هرزه این و اون
part71#
با نفرت نگاهش کردم
و آب دهنم توی صورتش تف کردم
نگاه خشمگین و سرخش بهم دوخت
و سیلی محکمی توی گوشم زد

نگاهم به کیان دوختم تا حرفی بزنه یا به احسان بگه چرا این کار کرده
اما اون بیخیال نشسته بود
و نگاه میکرد

احسان نگاه کثیف و پر از شرارتش بهم دوخت و گفت
اقا کیان تو که انقدر مردی-
یک کاری میکنی

کیان بلند شد و از داخل جیب کتش سیگاری بیرون کشید
چه کاری-

واسه یک شب این دختر خاله را بده به من-
نگاه ترسیده ام دوختم به کیان که بیخیال پک دیگه ای به سیگارش زد
اتاق اون رو به رو خالی راحت باش-

من دارم میرم بیرون مواظبش باش تا برمیگردم
ناباور نگاهم به کیان دوختم
میتونستم تو چشم هاش سردرگمی و عجز ببینمنگاهش به چشم هام
دوخت

اما بعد چند ثانیه
سرش تکان داد و کتش از روی صندلی چنگ زد و از خانه خارج شد
و من موندم و احسان
اما دیگه مهم نبود

نه وقتی پدر و مادرت طردت کردن
نه وقتی قاتل شدی و فراری
!و نه وقتی عشقت فقط قصدش خیانت بوده و انتقام
نگاه سرد و یخ زده ام به احسان دوختم
شروع کن و سریع تمام کن زیاد سر حال نیستم-
با تعجب نگاهم کرد
بلندشد و شروع کرد خارج کردن لباس هاش

دیدی گفتم یک هرزه ای-

part72#

نگاه پر از نفرتم بهش دوختم

اره من یک هرزه ام-

اما از اول اینطوری نبودم

شماها اینطوری کردید

فقط نگاهم کرد

یک لحظه تونستم داخل چشم هاش

پشیمانی ببینم

اما به سرعت جاش به شهوت داد

بازوم کشید و سمت اتاق برد

در باز کرد و هلم داد روی تخت

همون تخت لعنتی

که شاهد عشق بازی های من با کیان بوده

همان تختی که شاهد اون تجاوز گروهی بودالان قرار شاهد این رابطه هم

باشه

روی تخت آمد

و دکمه های مانتوم باز کرد

و در عرض چند لحظه همه لباس هام از بدنم خارج کرد

لبخند زد و دستش روی بدنم کشید

و سینه ام فشار داد

جووون این هلو ها را کجا قایم کرده بودی-

نگاهم ازش گرفتم و به سقف نگاه کردم

که سرش سمت سینه هام برد

part73#

و زبان خیس و گرمش روی سینه هام کشید

دستش سمت ک*صم برد
و آرام چند ضربه روش زد
سینه هام مک میزد
درست مثل یک نوزاد
انگشتش روی شیار ک&صم کشید
و انگشتش داخل فرستاد
لب هاش از سینه هام دور کرد
و روی لب هام کوبید
زبان خیس و زبرش
به داخل دهنم فرستاد
و شروع کرد تکان دادن انگشتش داخلم بعد از چند بار عقب و جلو
انگشتش بیرون کشید
و پاهام باز کرد و روی شانه هاش گذاشت
میدونی از اول تو کف هیكلت بودم-
به جبران همه اون جق های که با فکر به تو زدم
الان میخوام حسابی بکنمت
صدای خنده اش بلند شد
با ک*یرش چند ضربه روی ک&صم زد
آماده باش برای پاره شدن-
دختر خاله جان
معشوقه کیان خان
part74#

چشم هام بستم تا این حقارت و بدبختی نبینم
سرش سمت لاله گوشم آورد
منتظر بودم تا تیر خلاص به من اعدامی بزنه اما خبری نشد
صدای ضربه ای شنیدم و چند لحظه بعد

جسم سنگینش کنار رفت
و چهره کیان نمایان شد
چشم هاش خیس بود
درست شبیه بچه ها شده بود
سمتم آمد و محکم بغلم کرد
انگار تو حال خودش نبود
با اون صدای بم شده زیر گوشم حرف میزد
ببخشید عروسکم ببخشید-نباید نباید این کار میکردم
آخه من احمق چرا فکر نمیکنم
اگه تو را هم از دست بدم چه غلطی کنم
حالم ازش بهم میخورد
حتی مهم نبود که حالش خوب نیست
مهم نیست که داره تو بغلم زار میزنه
اون یک دیوانه چند شخصیتی
تمام نیروم جمع کردم و پسش زدم
part75#

فقط به اندازه ای دور شد که صورتش مقابل صورتم قرار گرفت
چشم هاش سرخ شده بود
ارام قطره اشکی که قصد سقوط از چشمش داشت با دستم پاک کردم
من میبخشی؟-
شده تو زندگی ندونی باید چیکار کنی همچین حسی داشتم
حس میکردم تو همین دقایقی که گذشت
تمام علاقه و احساسم نسبت به کیان مرده
لبخند بی جونی زدم
تو جای من بودی میبخشیدی؟-
سرم به سینه اش چسبوند

!!کیان تو یک روانی-
شاید هستم گاهی خودم از خودم میترسم-
مهسا من تو رفتارم تعادل ندارم
قرار نبود اینطوری بشه
نمیدونم چی شد که به احسان زنگ زدمکاری کن بتونم برگردم خونمون-
بدون اینکه کسی بگه من هرزه ام و قاتل
چند لحظه مکث کرد و با صدای که به زور به گوشم میرسید گفت
پیشم نمیمونی؟-
نه-

و این تنها جوابی که به ذهنم رسید
ولی کاش پیش کیان میموندم
اینطوری غرق نمیشودم تو طوفانی که قرار بود زندگیم از بین ببره
part76#

با کمی تعلل ازم دور شد
و دست های بزرگش روی صورتم گذاشت
دیگه دوستم نداری؟-
نگاهم به چهره درمونده اش دوختم
نمیدونم-
حس کردم داخل چشم هاش چیزی شکست
نمیدونم چطوری توقع داشت بعد این همه بلای که سرم آورد باهاش
خوب باشم
حق داری-

لب هاش روی لب هام کوبید
سعی کردم سرم ازش دور کنم که دستش پشت گردنم گذاشت
زبان خیس و داغش به داخل دهنم هل داد
دندان هام محکم روی هم فشار میداد تا بیخیال بشه

که لبم گاز گرفت
قبل از گفتن اخ
زبانش به داخل دهنم هل داد
همه جا را کنکاش کرد و زیر و رونفس کم آورده بودم که سرش دور کرد
ولی من دوست دارم-

part77#

مسخره است میدونم-
اینکه عاشق دختر دشمنت بشی
اینکه نتونی زجرش بدی تا آرام بشی
من دیوانه ام خودم میدونم
! اما مقصر حال الان من فقط پدر تو
میفهمی
مقصر پدرم بود-
اما تو من مجازات کردی
کدام قانون میگه تاوان کس دیگه ای از فرد دیگه ای بگیری هان؟
دستش سمت موهای خوش حالت و پرش برد
و چنگشون زد
شاید مهره های این شطرنج بد چیدم-
اما تو مال منی
دیگه نیستم-
دستش توی موهام کرد و یکدفعه کشید
تو همیشه مال من بودی-
و مال من میمونی این یادت باشه
من دیوانه خیلی خوب بلدم چیزی که مال خودم
را حفظ کنم
سعی نکن دیگه این جمله را بگی

!چون اون موقعه میشم گرگ و میدرمت
آب دهنم با ترس قورت دادم و نگاهم به چهره سرخ از خشمش دوختم
#part78تمام جرعت جمع کردم و به چشم های سرخس نگاه کردم
دیگه دوستت ندارم-

تو خوردم میکنی هر بار که سعی میکنم بهت اعتماد کنم
تو آزارم میدی
کیان تو مثل یک واکسنی
درد میدی بهم اما وجودت برای قلبم واجبه
چشم هام خیس شده بود بغض مثل خورده شیشه توی گِلم گیر کرد
بود

اما سعی میکردم حرف بزنم
کیان محکم بغلم کرد و سرم چسبوند
به سینه اش
آغوشش گرم بود
اما از کجا معلوم کمی عشق توش وجود داشته باشه
قصدت از نزدیک شدن به من فقط انتقام و-
هوس و زیر شکمت بود
سرم بوسید

صدای شنیدن آب دهنش که قورت میداد میشنیدم
بغض داشت اما سعی میکرد خودش محکم نشان بده
باید از ایران برم-

برای این انتقام خیلی جرم مرتکب شدم
میدونم تا خودت نخوای مال من نمیشی
بهت حق انتخاب میدم
ای

...بمون باهام

part79#

یا برو-

نمیدونم چی شد

اما اون لحظه عqlم به قلبم مغلوب شدمیرم-

دست های که مثل پیچک دورم پیچیده بود باز کرد

لب هاش کوتاه روی لب هام گذاشت

بدون تکان داد نشون

سرش دور کرد

همه چیز تو یک نامه نوشتم-

با چند تا مدرک

برای آگاهی فرستادم

میتونی بری

"سأحبك حتى يتوقف قلبی عن النبض"

چشم هاش به چشم هام دوخت و لبخند زد

چمدان سیاه رنگش برداشت و آخرین نگاهش بهم دوخت

معنی اون جمله چی بود-

یک روز میفهمی-

خدا نگهدار خاص ترین آدم زندگیم

مثل تو هیچ وقت توی زندگیم نمیاد

عشق فقط خلاصه میشه به اون دو تا چشم خوشرنگ تو

رفت صدای بسته شدن در شد

آخرین خاطره من و اون

از اون خانه خارج شدم

و سمت خونمون رفتم

با فکر به نبودن کیان قلبم لرزید

چند وقت بعد به خودم جرعت دادم

و معنی اون جمله را پیدا کردم

دوستت خواهم داشت'

.. تا زمانی که قلبم از تپیدن بایستد

part80# از لذت زیاد نفس کم آورده بودم

لب های داغش روی گردنم میکشید

و دست های بزرگ داغش روی

ک*صم میکشید

از خواستن زیاد کمرم روی تخت کوبیدم

سرش آرام حرکت داد و سمت سینه هام رفت

با برخورد زبان داغ و خیسش به نوک سینه هام

از لذت و شهوت لب هام گاز گرفتم

تمومش کن لطفا-

میخوامت

صدای بم و جذابش زیر گوشم پیچید

چی میخوای مهسا-

بگو تا بهت بدمش

دستش ازم دور کرد

کمرم بالا گرفتم تا باهاش برخورد

کنم و کمی این آتش خواستن خاموش کنم

اما اون زرنگ تر از من بود

part81#

از روم بلند شد و کنارم دراز کشید

عصبانی بودم

به چه حقی وسط سکس اینطوری میکنه

خودم دستم سمت پایین تنه ام سوق دادم که دستم گرفت

تا وقتی من کنارتم این کار نکن-نگاهم به چشم های آبی رنگش دوختم

لب های بزرگ و سرخش
وسوسه ام میکرد
لب هام روی لب هاش کوبیدم که خودش سمت پایین تنه ام
برد

سرش ازم دور کرد و توی چشم هام نگاه کرد
دوباره با ناله صداش کردم که خندید و خودش واردم کرد
اه پارسا تو چقدر خوبی-
محکم تر

نگاهم به چهره خیس از عرقش دوختم
که فقط یک لحظه جای اون کیان دیدم
اما اون موقع اینقدر آتشم تند بود که سریع فراموشش کردم
و سعی کردم از بودن پارسا لذت ببرم
پس با صدای بلند اه و ناله هام آزاد کرد

part82#

کیان
بازم یک شات دیگه خوردم
و به دختر های که وسط بار میرقصیدن نگاه کردم
هیچ کدامشان من جذب نمیکردند
اجنی

هر شب میآمدم ا
به امید دیدن اون چهره
اون صدا
اون نگاه
اه
اون خنده
اما نبود

انگار یادم نرفت بود که رابطه ما تمام شده‌سیگارم روشن کردم
و پول روی میز بار گذاشتم و سمت بیرون رفتم
همه جا تاریک بود و فقط چراغ های مغازه ها همه جا را روشن کرده بودن
درست مثل قلب من که تاریک بود
پکی به سیگارم زدم
یاد روز های افتادم که رل بودیم
از قصد وقتی صدام میکرد جواب نمیدادم تا باز صدام کنه
یا وقتی نگاهم میکرد وانمود میکردم اصلا متوجه نشدم تا نگاهش فقط
مال خودم باشه
همیشه عاشق این بودم که صدای دخترانه و لطیفش داخل گوش هام
بیچه
با فکر به گذشته لبخند روی لب هام آمد
نمیدونم چقدر راه رفتم نمیدونستم کجام
فقط خسته بودم
روی یکی از صندلی های روبه روی کافه ای نشستم
که صدای زنگ موبایلم از دنیای فکر و خیال دورم کرد
لازم نیست چیزی بگی فقط خواستم بگم-
متاسفم برات
چطوری انتقام گرفتی
میخواستی انتقام بگیری یا خودت نابود کنی
بی عرضه
راستی هرزه ات الان داخل خانه یک مرتیکه است
و فکر کنم بدونی در حال چه کاری هست
part83#
تمام مدت مکالمه دندان هام از روی حرص روی هم فشار میدادمقلبم
دیوانه وار میتپید

دلم میخواست ایران بود تا یک سیلی جانانه به مهسا بزنم
و جمجمه اون شخصی که دست روی مهسا گذاشته را خورد کنم
نمیدونم چقدر ناخون هام داخل دستم فشار دادم
فقط دیگه حس میکردم دستم احساس نمیکنم
! اون واقعا یک هرزه خیانت کار بود
صدای بوق که داخل گوش هام شنیده شد
تصمیم گرفتم بیخیال همه این موش و گربه بازی ها بشم
اون زن یک خیانتکار بود
لحظه ای وم از عشق من میزد
و لحظه ای بعد داخل آغوش مرد دیگه بود
اون کثیف ترین موجودی بود که تو زندگیم دیده بودم
اون لحظه تنها کاری که تونستم بکنم
فرستادن یک پیام برای احسان بود
..... سلام کیانم کاری که میگم انجام بده-
بعد تمام شدن میخوام داغش روی دل همشون بمونه
part84#

شنیدم بابا و مامانش فکر کردن من خرم-
. همه چیز گردن بگیرم
کلی پول بدم بهشون
و بیخیال انتقامم بشم
شاید تا چند دقیقه دیگه خر بودم اما الان نه دیگه
کارت تمام کردی زنگ بزن
اسهمبعد از یک سکس لذت بخش با خستگی چشم هام باز کردم
که لخت داخل آغوش پارسا بودم
ارام دستش کنار زدم
و سمت حمام قدم برداشتم

زیر آب سرد قرار گرفتم و به این مدت فکر کردم

اب

اب

بخشیده شدن یهوی من توسط مامان و

اس

درخواست رابطه پار

قبول کردنش

گم و گور شدن احسان

و یک حساب بانکی پر

دستم داخل موهام بردم و چهره کیان تصور کردم

که پارسا از پشت بغلم کرد

توله سکسی من کجا رفتی-

نگران شدم گفتم نکنه توله ام

آقا دزده برده

لبخند زدم که اسپنک محکمی روی باسنم زد

با یک رابطه هات چطوری؟-

part85#

با لبخند نگاهش کردم و دستم سمت

ک*یرش بردم و فشار خفیفی بهش دادم

که بوسه کوتاهی روی لب های زد

شیطون شدی ها-

بله پس چی-

راستی ساعت چنده؟

نگاهش به ساعت دیواری دوخت

و کنار گوشم لب زد

-۱۰ با وحشت بلند شدم

اگه بابا خانه باشه كله ام ميكنه
بازوم كشيد كه دوباره تو بغلش جاي گرفتم
كجا؟-

سعي كردم از آغوشش خارج شم
اما محكم گرفته بودم
خانه ولم كن پارسا-

زير گوشم با صدای بمش لب زد
حالا كه من به اين وضع انداختي ميخواي بري
بايد برم لطفا-

اوف بلندي گفت و دست هاش باز كرد
فردا كه پيشم ميای-

همين طور كه جين تنگم ميپوشيدم سرم تكان دادم
بلند شد و سمتم آمد

قبل از پوشيدم كامل شلوار تا زانوم پايين كشيدش
خواستم اعتراض كنم كه خودش محكم واردم كرد
فقط چند دقيقه طول ميكشه-

نتونستم تحمل كنم و آه و ناله هام آزاد كردم
part86#

وقتي به خانه رسيدم

زير دلم درد ميكرد

با لبخند به كار هاي پارسا فكر ميكردم

كه خاله مثل جن رو به روم ظاهر شداز اون روز به بعد هيچ خبري از
احسان نبود

انگار واقعا مرده

شايد اربابش تصميم گرفته از بين بره
نگاهم به صورتم خاله دوختم

که نفرت ازش مبارید
هر روز می امد اینجا هر چی میخواست میگفت و بعد میرفت
روی کاناپه نشستم و منتظر نگاهش کردم تا حرف هاش بزنه و بره
آمد رو به روم

فکر کردی تو زندگیت خیر و خوشی میبینی-
نه اشتباه کردی دختر جون

تو هنوز هم هرزه ای
حالا این پارسا خر شد امد بگیری
معنیش این نیست که تغییر کردی
تو یک هرزه ای که فقط میخواد

part87#

زندگی بقیه را خراب کنی-
اون از احسان من که نابودش کردی
و انگ متجاوز بهش زدی
اس

اینم این پسر بدبخت پار
خواستم اعتراض کنم که انگشتش روی بینیش گذاشت
هیس-

آخرش اون پسر بدبخت و هم ول میکنی
یا یک بلای سرش میاری
اما الان ناراحت باش

چون نقشه هات از بین رفته همهاحسان برگشته دیروز
آخر هفته هم میخوام ستاره را براش نشون کنم
خنثی نگاهش کردم
مبارکه خاله-

از روی کاناپه بلند شدم و سمت اتاق رفتم

دستم روی شکمم کشیدم

!من با تو چیکار کنم-

part88#

با فکر به این که یک بچه داخل شکمم نفس میکشه و بزرگ میشه
خوشحال شدم

اما لحظه ای بعد دنیا روی سرم ویران شد

اگه بابا میفهمید چی

!شناسنامه سفید و بچه

باید سعی میکردم پارسا سریع تر عروسی برگذار کنه

صدای زنگ خوردن گوشیم که بلند شد از روی پاتختی برداشتمش

که اسم پارساروش خودنمای میکرد

الو جانم نفسم-

صدای بم مردونه اش داخل گوش هام پیچید

!خوبی-

بله شما خوبی-

کمی مکث کرد و بعد نفسش بیرون فرستاد

خوبم فقط زنگ زدم حالت بیپرسم خدانگهدار-

با فکر به این کار هاش لبخند روی لب هام آمد سمت آئینه رفتم و بلوزم

بالا کشیدم

هنوز برآمده نشده

کاش کیان اینجا بود

دوست داشتم پدر بچه ام پیشم باشه

دوست داشتم ازم دفاع کنه

!کیان

part89#

با فکر به کیان دوباره چشم هام مهمان اشک شد

هر بار که بهش فکر میکنم این به یاد میارم
اگه پدرم اون کار نکرده بود
الان من با کیان بودم
اگه خیانت نکرده بودم
الان با کیان بودم
همه این اگه ها شد بود
یک دنیا حسرت و اشک
گوشیم توی دستم گرفتم و وارد پیجش شدم
یک عکس جدید به بقیه عکس ها اضافه شده بود
! یک دختر جدید
و نیمه برهنه داخل آغوش کیان
هر روز صبح یک عکس جدید میذاشت
و این یعنی من فراموش کرده
part90#

با فکر به خاطرات خوبمون روی تخت دراز کشیدم همه چیز مثل یک فیلم
سینمای تلخ توی ذهنم پخش شد
آشناییمون
دوستی
عشق
و...

اشک هام پاک کردم ویکی از قرص های که دکتر گفته بود خوردم
دستم روی شکمم کشیدم
یعنی بابات بفهمه تو وجود داری
چیکار میکنه
خوشحال میشه
یا میخواد که از بین ببرت

سعی کردم بخوابم که در باز اتاق باز شد
هی دختر هرزه بلند شو-

صدای مامان دوباره مثل ناقوس مرگ داخل گوش هام پیچید
من در ظاهر بخشیده بود اما در رفتار و عمل نه
مامان خسته ام کاری باهام نداشته باش-
به درک بابات گفتم با پارسا درست رفتار کن-
ما نمیخواهیم بیشتر از این ها آدمی مثل تو
تو خونمون باشه

من میخوام خودم جدا زندگی کنم-

سمتم آمد و بالا سرم ایستاد
اخم هاش توی هم کشیدم و جوابم داد
بیخود که آبرومون بیشتر ببری-
مهسا به خدا اگه این پسره ولت کنه
کشتمت

این بار اگه بابات خواست کتک بزنه جلوش نمیگیرم پس مواظب باش تا
هم تو آزاد به هرزه بازی هات برسی
هم ما از شر تو راحت بشیم
part91#

نفرت از چشم هاش میبارید
باش فقط تنهام بزار-
اه

امش

چی از جونم میخواین
شاید اگه کیان بفهمه من حامله ام برگرده
چرا دارید اینکار با من این بچه میکنید
من از پارسا بدم میاد

اگه حرف های تو نبود هیچ وقت با پارسا وارد رابطه نمیشدم
و به کیان خیانت نمیکردم
همش تقصیر شما هاست که کیان ولم کرد
اشک چشم هام خیس کرده بود
خودم میدونستم این ها همش دروغ
کیان اگه دلش با من بود
هر روز عکس از دختر های مختلف تو بغلش پست نمیکرد
مامان با تاسف نگاهم کرد
فکر کردی بر میگرده-

تو الان باید به فکر این بچه باشی
که دو روز دیگه نگو حرومزاده
میفهمی نه

تنهام بزار-
لیاقت نداری باهات حرف بزنم-
سمت در رفت و در با شتاب بست
حق با مامان بوداون هیچ وقت بر نمیگرده
نه من میخواد
نه این بچه را
part92#

کیان
اه

بعد از کلی سر و کله زدن با سهام دار
سمت آپارتمانم رفتم
و تو کل مسیر فقط به مهسا فکر میکردم
!نکنه این حرف ها واقعی باشه
با فکر به این قضیه درد عجیبی تو شقیقه هام حس کردم

گوشیم روشن کردم و یک پیامک برای اریک فرستادم
* یکی از دخترهات برام بفرست*
سرم به صندلی فشار داد
و به راننده گفتم یکم سریع تر بره
وقتی وارد خانه شدم
یک دختر با یک ست نارنجی رنگ روی مبل نشسته بود
پوست سفید
سینه ها و باسن بزرگ و برجسته
موهای بلند نارنجی
کتم در اوردم و لبخند زدم
که بلند شد سمتم آمد و لب هاش روی لب هام کوبید
سعی کردم مهسا را فراموش کنم
پس لب هاش محکم بوسیدم و زبانم داخل دهنش فرستادم که دستش
روی بدنم به حرکت در آورد
part93#
دستم سمت سوتینش بردم
و از وسط پاره کردم
که لبخند شیطانی زد و دکمه های پیراهنم باز کرد
لب هاش روی شانه هام گذاشت
بوسید
مکید
گاز گرفت
روی کاناپه پرتش کردم و لب هام روی لب هاش کوبیدم
و سینه های برجسته اش توی مشتم گرفتم
که صدای زنگ گوشیم بلند شدم
توجهی بهش نکردم که دوباره زنگ خورد

با عصبانیت برداشتم که صدای احسان ساکت‌م کرد
حامله است-

اونم از شما قربان
برای همین باباش داره وادارش میکنه زن پارسا بشه
چیکار کنم الان ؟

گوشی روی زمین پرت کردم و بلند داد کشیدم
اون ها میخوان زنی که بچه من حامله است
زن مرد دیگه ای بکنند

!من اون پارسا عوضی میکشم

#part94 با خشم هر چیزی که اطرافم بود به دیوار میکوبیدم
انگار خورد شدن اون ها روح خسته و سرکشم ارضا میکرد
نگاهم به دختره خورد که کنار دیوار تو خودش جمع شده بود
با دست اشاره کردم که بره

سریع بلند شد و سمت بیرون رفت

باید برگردم ایران

انگار پدر اون به اندازه کافی آدم نشده
اسهم بودم

خسته روی تخت دراز کشیده

حدود هتفه ۲ از دعوام با مامان میگذشت

بی حوصله و کلافه بودم

که صدای پیامک گوشیم بلند شد

گوشی توی دستم گرفتم

نگاهم حتی یک میلی متر هم تکان نمیخورد

کیا

عصر بیا کافه مهتاب-

باش-

خوبی-

اره خیلی تو خوبی-

اگر حال مرا میپرسی-

بدان ساختمانی چوبی با نمایی زیبا هستم

که موریانه درونش را، ذره ذره خورده است

part95#

برام عجیب بود اون هم بلد باشه از این حرف ها بزنه

شاید هنوز مراحل انتقامش تموم نشده پوزخند زدم

گوشیم برداشتم و وارد گالری شدم

عکس های زیادی ازش داشتم با نگاه کردن به هرکدام یک خاطره برام

زنده میشد

واقعا چقدر رفتن یک ادم میتونه بد و تلخ باشه

کیان

بهش گفته بودم ساعتایب ۴د اما ساعت وب ۵د

اما هنوز نیامده بود

سرم روی میز گذاشتم باید مطمئن میشدم

اون واقعا حامله است یا نه

کلی فکر خیال تو مغزم بود

نکنه اون بچه مال پارسا است ؟

نه غیر ممکنه

با شنیدن صدای پاشنه های کفشی سرم بلد کردم که نگاهم به مهسا

خورد

یک شلوار تنگ مشکی یک مانتو خاکستری و شال خاکستری

تعجب کرده بودم مهسا عاشق رنگ های شاد بود

روبه روم که نشست نگاهم با دلتنگی تو صورتش دوختم

رنگش پریده بود و زیر چشم هاش گود شده بود

باهام کاری داشتی گفتی بیام اینجا-

part96#

صداش گرفته بود

انگار قبل از آمدن به اینجا گریه کرده

بی نهایت تعجب کرده بودم چطوری تو این مدت کم اینقدر آشفته شده

بود

اره-

چی کار؟-

شنیدم بارداری درسته-

سرش تکان داد

کی بهت گفته-

احسان-

از منه درسته؟

اره-

از کی فهمیدی-

مهمه-

اره-

نگاه بی فروغ خسته اش به چشم هام دوخت

من خسته ام کیان امدی اینجا چیکار-

امدی دنبال چی

امدی سراغ ادامه انتقامت

ببین دیگه هیچی ازم نمونده تا خرابش کنی

برو کیان

من تازه داره زندگیم خوب میشه

لطفا دست از سرم بردار

با مردی که هیچ علاقه ای بهش نداری؟-

اره اون بچه ام قبول میکنه-

اون یک تیکه گاه

اون کسی نیست که بخواد مثل عروسک باهام بازی کنه

اون هرشب عکس پست نمیکنه از دختر های رنگارنگ تو آغوشش

اون فقط به خاطر پول و سکس آمده دنبالت-

دیگه برام مهم نیست-

فقط میخوام اسمش بیاد تو شناسنامه بچه ام همین#part97

با چشم های که خشم ازش زبانه میکشید

نگاهم میکرد

نفهمیدم چی گفتی-

چی زر زدی

میخوای بچه ای که مال منه

و من پدرشم

دو دستی تقدیم اون عوضی کنی

چشم های تخس و جدیش بهم دوخت

اره-

چون تو یک بی مسئولیتی

تو هیچ وقت پای کار های که میکنی نمیمونی

خیلی نگران بچه ای

دوست نداری بره زیر دست ناپدری

بیا خودت بشو باباش

باهام ازدواج کن

تا بچه مال خودت بشه

مات نگاهش میکردم

با دختر دشمنم ازدواج میکردم

با دختر قاتل بابام

دختری که کلی ازش سو استفاده کردم
پوزخندی زد و از روی صندلی بلند شد
تو همیشه یک آدم ترسو بودی-
یک آدمی که حتی پشت بچه اش نموند امیدوارم این بچه شبیه تو نشه
امیدوارم

از میز دور شد و

رفت

نمیدونم چقدر اونجا نشستم
فقط یک چیز توی گوش هام می پیچید
! باهام ازدواج کن
!! باهام ازدواج کن
!!! باهام ازدواج کن

part98#

این حرف مرتب داخل ذهنم تکرار میشد
qlbm میگفت اره این بهترین راهه
اما مغزم ردش میکرد

چرا باید با دختر قاتل بابام ازدواج کنم
از طرفی qlbm با شتاب میزد

واسه روزی که مهسا مال من بشه

و اون بچه بدنیا بیاد

کلافه بلند شدم و پول کافه را حساب کردم

از کافه خارج شدم و بی توجه به ماشینم

شروع کردم پیاده رفتن

به جای که معلوم نبود کجاستنمیتونستم بزارم پارسا بشه پدر بچه ام

گوشیم از داخل کتم بیرون کشیدم و شماره

پدر مهسا را گرفتم

بعد چند بار بوق خوردن
ناامید شدم که جواب بده
اما با شنیدن صداش
یک لحظه تردید کردم
الو الوووو مزاحم-

قبل قطع کردن تلفن گفتم
part99#

سلام حاج اقا-

چند لحظه سکوت ایجاد شد انگار اون هم شکه شده بود
سلام شما-

من نشناختید من کیانم-

اهان یادم امد-

همون خوش غیرتی که دختر حامله ام ول کرد
عصبی شده بودم من از پدرش متنفر بودم
نه-

بچه همون کسی که فرستادیش بالای دار
ببین پسر جون من هر حکمی که میدم-
مطمعن باش درست

و خوب روش فکر کردم

پدر تو را یادم نیستاما حتما حکمم درسته بود
دندان هام از روی حرص روی هم کشیدم

دلم میخواست همین الان بزنم زیر همه قول قرار هام و مهسا را ول کنم

برم

ام

ا

بچه ام نمیتونستم رها کنم

گاهی اشتباه به وجود میاد-

حالا قصدی یا غیر عمدی

اسهم

مزاحم شدم که بگم من امشب میام خواستگاری

صدای خنده اش بیشتر عصبیم کرد

متاسفم پسرم-

اما مهسا نامزد داره

پوزخند زدم

متاسفم پدر جان-

اما بچه داخل شکم اون هم مال منه

پارسا بچه را قبول کرده-

خیلی غلط کرده-

بچه کس دیگه ای قبول کرده

اون بچه مال منه

فهمیدی چی گفتم پیری

امشب میام خواستگاری

و آخر هفته عقد

بعدم من و مهسا برای همیشه میریم آلمان

فکر کنم برات خوب باشه

آخه شنیدم از وقتی همه چیز فهمیدیدلت نمیخواد حتی بهش نگاه کنی

اینطوری از شرش راحت میشی

اون دخترمه-

من#میدو100part

میدونم-

دخترته اما بهتره کاری انجام بدی که بهتره

این که با من ازدواج کنه خیلی بهتر

تا اینکه

بعد ها همه جا بیپچه حامله بود و ازدواج کرده
فکر نمیکنی اینطوری ابروت بیشتر میره
سکوت پشت خط بهم فهموند که تونستم وسوسه اش کنم
قول میدی ولش نکنی-
معلومه اون مادر بچه منه-
امشب بیا-

ساعت ۹

حتما جناب پدر نمونه-
تصمیم خوبی گرفتی
امیدوارم-
خدانگهدار
خداحافظ-

با لبخند گوشی توی جیبم فرستادم
با نگاه به اطرافم فهمیدم خیلی از کافه دور شدم
سمت خیابان رفتم و یک تاکسی گرفتم
پیش به سوی ازدواجاسهم
و

با فکر به مهسا چشم هام برق زد

part101#

اسهم بودم

روی تخت دراز کشید

و به کیان فکر میکردم

عوضی حتی بهم نگفت دلش برای من تنگ شده
سرم داخل بالش فشار دادم و جیغ کشیدم
که در باز شد مامان آمد داخل

بدون هیچ اعتراضی کاری که می‌گم انجام بده-
امشب کیان میاد خواستگاری پس آدم باش
بابات به پارسا زنگ زد و گفت همه چیز کنسل ممکن چند وقت مزاحمت
بشه اما توجهی نکن
قبل گفتن حرفی در بست و رفت
مات به در نگاه میکرد
! اون داره چیکار میکنه
کیان

کت شلوارم پوشیدم و عطری که مهسا دوست داشت
و روز تولدم برام خریده بود زدم
داخل آئینه نگاهم به خودم خورد
آماده باش واسه یک زندگی زناشویی-
با دختری که پدرش قاتل پدرت
! و بچه ات حامله است
ساعت بش ۹ کیان

روی کاناپه های شکلاتی رنگ نشسته بودم و
به مادر مهسا نگاه میکردم که با اخم نگاهم میکرد
چقدر من از این خانواده متنفرم
وقتی دیدم کسی قصد حرف زدن نداره
بلند شدم و کتم در اوردم
و نگاه کلی به خانه انداختم
فکر میکردم با فرستادن اون همه آدم بالای دار باید وضعش خوب باشه
ام
ا

روی کاناپه نشستم و صدام صاف کردم
!عروس خانم نمیاد-

پیدا بود از پرو بودن من تعجب کردن
لبخند زدم و منتظر نگاهشون کردم که پدر مهسا به حرف آمد
داخل اتاقش-
بلند شدم و کتم برداشتم
به نظرم بهتره کمی باهم حرف بزنیم-
مادرش خواست اعتراض کنه که پدرش چپ چپ نگاهش کرد
اتاقش کدومه البته میدونم کدومه ولی خوب بهتره وانمود کنم تا حالا
اینجا نیومدم-
مادرش با خشم اتاق نشان داد
سمت اتاق رفتم و در باز کردم
اتاق تاریک بود مهسا-
میتونستم تکون خوردنش روی تخت حس کنم
تنهام بزار-
چرا وقتی قرار مال من بشی-
صدای فین فین هاش بازم بهم یاد آور کرد اون بیگانه ترین آدم این
بازیه
مهسا دلم برات تنگ شده-
نذاشتی تو کافه بهت بگم
بلند شد نشست و با صدای گرفته گفت
اگه قراره دوباره ولم کنی من دلم تنگ نشده-
اما اگه قرار مثل یک مرد تکیه گاهم باشی
و دست از انتقامت بکشی منم دلم تنگ شده
لبخند زدم و سمتش رفتم و سرش روی سینه ام گذاشتم
چطور یادم رفته بود من مهسا را دوست دارم
«بمگره باوش بمپرو بو مال»-

چی-

به کردی گفتم-

یعنی چی اووو خانم خانم ها تو کی کردی یاد گرفتی-

بطورکلی منظورم اینه که آغوش تو خونمه-

لبخند زدم و به چشم هاش نگاه کردم

لب هاش روی لب هام کوبید و زبانش داخل دهنم فرستاد

اسهم میمیرم

با فکر به نقشه ای که داخل ذهنم بود وانمود کردم یک دختر احمقم که

از دوری عشق اون دارم

اگه الان وقت چیزی باشه

!وقت انتقام گرفتن منه

#part103 لب هام روی لب هاش کوبیدم و شروع کردم بوسیدنش

صدای بوسه هامون تحریکم میکرد

لب هاش از لب هام دور کرد و به سمت گردنم برد

شال آبی رنگی که آزادانه روی موهام انداخته بودم

برداشت و و شروع کرد کاشتن کبودی های بنفش و سیاه رنگ روی گردنم

دستش از روی لباس روی ک*صم گذاشت و شروع کرد تکان دادنش

به شدت تحریک شده بودم

انگشت های بزرگ و مردونه اش از شلوارم رد کرد

و بین پاهام گذاشت

بیبی تو که دلت نمیخواه برای بقیه تعریف کنی وقتی لب هام روی لب

هات میکوبم-

وقتی حتی از روی لباس لمست میکنم

چه آبشاری راه میندازی

لبم گاز گرفتم حتی حرف هاش دگرگونم میکرد

من حتی با نگاه کردن بهت تحریک میشم کیان-

چه به برسه به این که لمسم کنی

part104#

کیان

سرم دور کردم و به صورتش نگاه کردم

خمار بود و تشنه چقدر دلتنگ این صورت بودم

وقتی خوشحال بود

وقتی پر حرفی میکرد

حتی وقتی گریه میکردو حتی وقتی زیرم از لذت ناله میکرد

وقتی مکثم دید

سرش سمت صورتم متمایل کرد که سرم عقب کشیدم

پدرت منتظره بیرون نباید زیاد طول بکشه-

اخم هاش توی هم کشید انگار از این که خورده بود تو حالش عصبی بود

عوضی الان حال من مهم تره یا پدرم-

لبخند زدم

بد دهن شدی-

چشم هاش خمار کرد و لبش گزید

کیان من شاید بد دهن باشم-

ولی این بدون که با این دهن کار های خوبی میتونم بکنم

میتونستم با این ناز و عشوه ها و این حرف ها تغییراتی تو پایین تنه ام

حس کنم

اصلا وقت خوبی برای اثبات حرفت نیست-

بلند شو

اخم هاش بیشتر توی هم کشید و بلند شد

و زیر لب شروع کرد غر غر کردن

حالا که خودم میگم بیا آقا من بکن-

فاز بچه مثبتی برداشته

پایان فصل یک